کلمات و اصطلاحات ترکی در صنعت قالیبافی

مئهران باهاری

ریشه اسمی ویا مصدری	معنی اولیه ترکی	فرم اولیه ترکی	نام اصلی ترکی	تلفظ فارسی
قال.+–ین (ماندن)	مهریه، جهیزیه	Qalıñ قالینگ	Qalı قالی	قالی
کئل.+–یم (بافتن)	بافته شده	Kelim کئلیم	Kilim کیلیم	گلیم
کئذ.+–یم (پوشیدن)	پوشاک	Keđim کئذیم	Cicim جیجیم	جاجیم
کبه. (درشت بافتن)	بافته ضخیم	Kəbə کبه	Gəbə گبه	گبه
ائویر.+–ه ن (پیچ و تاب خوردن)	اژدها	Evrən ائوره ن	Verni وئرنی	ورنی
سیل.+–یک (روبیدن)	روبیده، بی نقش	Silik سیلیک	Sili سیلی	زیلو
سو.+–مک (ریسیدن)	پشم حلاجی شده	Sümək سومک	Sumaq سوْماق	سوماق، سوماک
قیری+تون	حاشیه زین	Kürtün کورتون	Xurcun خورجون	خورجین، خرجین
دؤشه.+–ک (مفروش کردن)	مفروشات	Döşək دؤشه ک	Döşək دؤشه ک	تشک، دشک
پار+–از	پارچه مانند	Paraz پاراز	Palaz پالاز	پلاس، پلاز
پار+–چا	پارچه کوچک	Parça پارچا	Parça پارچا	پارچه
بوغ.+–چا (پیچیدن در پارچه)	بغچه	Boğça بوْغچا	Boxça بوْخچا	بغچه، بخچه
قون.+–داق (گذاشتن در پارچه)	قنداق	Qondaq قوْنداق	Qundaq قونداق	قنداق
؟ تیخ.+–ار (انباشتن)	توبره	Tağar تاغار	Dağar داغار	تغار
توْر	دام شبکه ای	Tor توْر	Tor توْر	تور
چوغ+–ول	بافته شده از چوغ	Çuğul چوغول	Çul چول	جل
چوغ+–ال	بافته شده از چوغ	Çuğal چوغال	Çuval چووال	جوال
تای+–چا	گونی کوچک	Tayça تایچا	Tayça تایچا	تایچه
یاستا.+–یق (پشت دادن)	پشتی	Yastıq یاستیق	Yastıq یاستیق	یاستیک
چال.+–ما (بستن دستار به بدن)	دستار سر	Çalma چالما	Çalma چالما	چلمه، شلمه
؟ قور (شکم)	پوستین، پوست	Kürk کورک	Kürk کورک	کرک، گرگ
بوتا.+–ق (بریدن شاخه ها)	شاخه، بوته	Butaq بوتاق	Budaq بوداق	بوته، بته
چات.+–یر (محکم بستن)	چادر	Çatır چاتیر	Çadır چادیر	چادر
ساچ.+–یم (افشاندن)	بافته طره دار	Saçım ساچیم	Saçım ساچیم	ساچیم–ساچین
گئچ.+–مه (گذر کردن)	گذر کننده، انتقالی	Geçmə گئچمه	Geçmə گئچمه	گچمه
؟ تاس.+–ما ()	قلاده	Tasma تاسما	Təsmə تسمه	تسمه

۱– هنر قاليبافي از اصيل‌ترين هنرهاي اقوام و ملل ترک، همعمر هويت ترکی و داراي سابقه‌اي بسيار طولاني در آزربايجان است. قالی ترک و آزربايجانی محصولی چند بعدی است و دارای جنبه های هنری، اجتماعی، اقتصادی و تکنيکی بسيار می باشد. قالی ارتباطی نزديک با سنن و شيوه زندگی، فرهنگ، ادب، روحيات، خلاقيت و تاريخ انسان ترک دارد. اقوام، ايلات، زنان و دختران، هنرمندان و دولتهای ترکی و آزربايجانی همه نقشی بسيار مهم در حفظ، توسعه، ترويج و تکميل اين سنت اصيل، رنگارنگ و سحرآميز ترکی داشته اند. قالی زنده ترين هنر ملی خلق ترک و مملکت آزربايجان، دريچه‌ای بسيار غنی به سوی هنر و زيبائی شناسی ترکی و هويت ملی ترک است.

۲– پس از پايان يافتن حاکميت اعراب، تا ربع دوم قرن بيستم هميشه بر سرزمين ايران دولتی ترک حاکم بوده است. تا ربع دوم قرن نوزده اکثريت مطلق و امروز اکثريت نسبی مردم کشور ايران را ترکان تشکيل ميدهند. اکنون نيز مانند گذشته، اين سرزمين به لحاظ جغرافيائی در مرکز جهان ترک، بين شرق و غرب آن قرار دارد. در يک هزار سال گذشته ايران بخشی از جهان ترک، بلکه يکی از مراکز اصلی و تعيين کننده فرهنگی و سياسی آن بوده است. افزون بر آن اقلا يک سوم از فارسهای ساکن در ايران را ترکان فارس زبان شده در سده اخير تشکيل می دهد. اينها از عواملی هستند که خصلت طولانی و عميق بودن را به رابطه متقابل دو ملت، زبان و فرهنگ ترک و فارس اعطا کرده و مخصوصا تاثيرپذيری همه جانبه زبان و فرهنگ فارسی از زبان و فرهنگ ترکی را امری فوق العاده طبيعی و ديرپا ساخته اند.

۳– قوميتگرايان فارس و نهادهای فرهنگی دولت ايران ادعا می کنند که واژگان ترکی موجود در زبان فارسی منحصر به شمار معدودی از کلمات با ماهيت اداری، نظامی و قضائی ويا مربوط به ارتش، نظام ملوک الطوائفی، زندگی قبيله ای و راهزنی است. و اين در حاليست که هزاران واژه ترکی موجود در زبان نوشتاری و محاوره ای فارسی، همه حوزه های زندگی فردی و اجتماعی قوم فارس را اعم از هنری، ادبی، موسيقيائی، معيشتی، نظامی، سياسی، تکنيکی، مجرد و ... تا نامگذاری پرندگان، حيوانات، گياهان، خوراکی ها، ميوه جات، سبزيها، پوشاکها، البسه و روابط خويشاوندی در بر ميگيرد. بسياری از واژه‌ها و واژه های ترکی رايج در زبان فارسی، در ميان پر بسامدترين کلمات مستعمل در اين زبان قرار دارند.

۴– قوميتگرايان فارس و نهادهای فارسگرا بلکه فارسزده دولت ايران (مرکز ملی فرش ايران، ميراث فرهنگی و هنری، فرهنگستان هنر، اتاق بازرگانی ....) که ظاهرا متولی حفظ ميراث فرهنگی و تاريخی ملت ترک نيز هستند، دهه هاست که با تلاشهای مستمر و همه جانبه خود و با جعل و تحريف، ميراث فرهنگی و تاريخی ملت ترک و آزربايجان را به نام قوم فارس و پرشيا به ايرانيان و جهانيان می شناسانند. يکی از نمادين ترين اين فرهنگ دزديها، هنر قاليبافی و صنايع مربوطه از آن ملت ترک و آزربايجان است که فارسگرايان به دست اندازی و مصادره آن به نفع قوم و فرهنگ فارسی پرداخته اند. حال آنکه صنعت و هنر قاليبافی و رشته های وابسته، که به اعتراف تمام پژوهشگران جهانی در همخوانی کامل با سبک زندگی و سنن اقوام ترک کوچنده اوليه، شرايط اقليمی و

جغرافیائی سردسیر مناطق ترک نشین و میتولوژی، سیستم سمبولها و زیبائی شناسی اقوام و ملل ترک دارد، از هیچکدام از این جنبه ها دارای سنخیتی با قوم فارس و فارسستان نیست.

۵- یکی از عرصه های حضور زبان ترکی در زبان فارسی مربوط به صنعت فرشبافی و رشته های مربوطه آن و کلا صنایع دستی مربوط به بافندگی و سوزن دوزی در میان قوم فارس است که تقریبا همه واژگان کلیدی ان (قالیبافی، گلیم بافی، جاجیم بافی، گبه بافی، پلاس بافی، خورجین بافی، ورنی بافی، تور بافی، چیغ بافی، زیلو بافی، چادر بافی، جوال بافی، چوغا بافی، بیلیش دوزی، تکه دوزی، منجق دوزی، سرمه دوزی، سکمه دوزی، چارق دوزی، منگوله بافی، یراق دوزی، یلمه بافی، ....) منشا ترکی دارند. کافی است دقت شود محوری ترین کلمه این صنعت و هنر یعنی "قالی" کلمه ای ترکی و کلمه ای که ترک ستیزان فارس و نهادهای دولتی جانشین آن کرده اند یعنی "فرش" نیز، کلمه ای عربی است. حقیقت عریان این است که در زبان فارسی هیچ کلمه ای نه برای ادای مفهوم قالی و نه بسیاری دیگر از محصولات عمده این صنعت-هنر گویا پارسی و پرشین وجود ندارد! اکثریت مطلق این نامها ترکی اند و تعداد معدودی نیز عربی (فرش، مفرش،...)، یونانی (گونی، تلیس، ...) میباشند.

۶- قومیتگرایان فارس و نهادهای فرهنگی دولتی تحت کنترل آنها در ایران برای انکار حضور واژگان ترکی در زبان فارسی و اثبات تعلق هنر و میراث قالیبافی ترکی و آزربایجانی و صنایع مربوطه آن به قوم فارس و نیز انکار حقیقت بارز اقتباس نمودن این هنر و صنعت ترکی از سوی فارسان، دست به تدابیری ناشایست زده اند. یکی از مهمترین این تدابیر، جعل ریشه های فارسی برای کلمات و تعابیر ترکی هنر قالیبافی است. غافل از آنکه در ترمینولوژی اساسی این صنعت تقریبا هیچ چیز فارسی وجود ندارد و اگر نیز وجود داشته باشد صرفا ترجمه ای جدید و متاخر از تعبیرات قدیمی و کلمات اصیل ترکی است.

۷- در لغتنامه های فارسی چاپ ایران (لغت نامه دهخدا، فرهنگ نفیسی، فرهنگ معین، فرهنگ نظام،...) اکثر کلمات با منشا ترکی یا ریشه یابی نشده و یا به اشتباه و اکثرا عامیانه ریشه یابی گردیده و به عنوان کلماتی با ریشه فارسی و ایرانی نشان داده میشوند. از دلایل این امر:

-فقر اطلاع نسبت به روشهای علمی زبانشناسی، ریشه شناسی و تاریخ زبان؛

-ناآگاهی و ناآشنائی مولفین فارس با زبان، ادبیات و فرهنگ ترکی، گویش شناسی ترکی و علم تورکولوژی

-تمایلات قومیتگرایانه افراطی بسیاری از مولفین فارس؛

-پیروی از مد نشان دادن کلمات با ریشه شناسی مبهم به عنوان کلماتی با ریشه ایرانی و هندواروپائی؛

-نارسائی و کمبود تحقیقات علمی، لغتنامه های ریشه شناسی، دائره المعارفهای موضوعی ترکی در ایران بویژه در باره جنبه های گوناگون تاثیر گسترده و عمیق زبان و فرهنگ ترکی بر زبان و فرهنگ قوم فارس، تورکیسمها در زبان فارسی، تاریخ هنر و صنعت قالیبافی ترکی و آزربایجانی؛

- ترجمه و چاپ نشدن تحقیقات، لغتنامه ها و دائره المعارفهای چاپ شده خارج در موضوعات مذکور به زبانهای ترکی و فارسی و در داخل ایران است.

با توجه به موارد فوق، در زیر به ریشه شناسی تعدادی محدود از کلمات ترکی رایج در زبان فارسی مربوط به فراورده های قالیبافی اشاره میشود:

قالی Qalı

قالی (Gali, Khali, Hali, Qali, Ghali) کلمه ای ترکی است. فرم اولیه و قدیمی آن، قالینگ Qalıñ، قالینغو Qalıñu ویا قالیم Qalım، قالین Qalın می باشد که از ترکیب بن مصدری قالماق Qalmaq به معنی ماندن و باقی ماندن به علاه پسوند اسم ساز از فعل –ین in- حاصل شده است (مانند بیچین Biçin از مصدر بیچمک Biçmək به معنی دروکردن، اکین Əkin از مصدر اکمک Əkmək به معنی کاشتن، پیتین Pitin به معنی صفحه از مصدر پیتیمک Pitimək به معنی نگاشتن، یایین Yayın از مصدر یایماق Yaymaq به معنی منتشر کردن، و ...). قالین در زبان و لهجه های ترکی دارای این فرمها است: قالین Qalın (ترکی باستان (اورخون، اویغوری باستان)، قاراخانی، ترکی میانه، ترکی آزربایجان، تاتاری، نوقای، کومیق، باشقیری، بالکاری، ازبکی، قاراچای، اویغوری)؛ قالینق Qalıñ (ترکی میانه، قاراخانی، ترکمنی، قزاقی، قاراقالپاق)، قالان Qalan (اویغوری قدیم)، کالین Kalın (ترکی ترکیه، گاگاووزی، تاتاری)، کالینق Kalıñ (قیرقیزی، آلتائی)، کالیم Kalım (آلتائی)، قلینق Qəliñ (ازبکی)، قئلین Qelin (اویغوری)، خالین Xalın (خاکاسی)، کیلین Kilin (توروا، توفالار، تووین)، خیلین Xılın (توبیال)، خیلینق Xınlıq (توروا، توفالار)، خیلیم Xılım (توفالار)، خولین Xulın (چوواشی)، خالینق Xalıñ (یاکوتی)، خالیم Xalım (خاکاسی، یاکوتی)، قالیم Qalım (یاکوت، تووا، باشقیرد، نوقای، تاتار، کومیق)؛ خولام Xulam، Holâm، خولان Xulan، Xolân، خولیم Xulım (چوواشی). این کلمه به شکل غالین به زبان عربی وارد شده است. (در زبان ترکی قدیم کلمه ای به شکل خولین Xulıñ و به معنی پارچه ای ابریشمی با رنگهای بسیار که از چین وارد می شده وجود دارد که با کلمه قالین بی ارتباط است).

در ترکی قدیم به قالی، تولوغ یاذیم Tülüğ Yađım نیز گفته شده است. فرم ترکی باستان یاذیم Yađım به معنی گستران از مصدر یاذماق Yađmaq (فرم اولیه مصدر امروزی یایماق Yaymaq به معنی گستردن) است. تبدیل "ذ Đ" به "ی Y" در نمونه دیگر کئذیم Keđim به کئجیم Kecim (فرم اولیه کلمه جیجیم) نیز دیده می شود. تولوغ Tülüğ فرم قدیمی کلمه تویلو Tüylü–توکلو Tüklü به معنی مودار است. (این کلمه غیر از تولوغ Tuluğ و یا تولوم Tulum به معنی خیک و کیسه ای یکپارچه از پوست حیوانات که در قدیم ترکان از آن برای نگهداری خوراک و نوشاک خویش مانند پنیر و دوشاب و ... استفاده می کردند است).

در ریشه شناسی کلمه ترکی قالی و فرم اولیه آن قالین دو نگرش عمده وجود دارد:

قالینگ Qalıñ به معنی جهیزیه: نگرش اول که نگرش غالب صاحبنظران میباشد کلمه قالی را محرف قالینگ Qalıñ، قالینغو Qalıñu می داند. همانگونه که در دیوان لغات الترک نیز آمده در آغاز در ترکی قدیم و در فرهنگ اقوام باستانی ترک قالینگ Qalıñ به معنی پیشینه مهریه و کابین ویا جهیزیه ای بود که داماد به عروس خود هدیه (آرماغان Armağan) می کرد. در ترکی قدیم اصطلاح قالینگلیق ییبارماق Qalıñlıq Yıbarmaq به معنی فرستادن مال و قوشانتی Qoşantı (جهیز) از طرف خانواده داماد به خانه عروس بود. (کلمه عروس در زبان ترکی یعنی گلین Gəlin نیز مانند قالین به معنی جهیزه، از افزودن پسوند –ین in- به بن مصدری، در این مورد مصدر گلمک Gəlmək به معنی آمدن حاصل شده است). این هدیه ها جزء اشیائی بودند که در خانه عروس باقی میماندند (آغیرلیق Ağırlıq). با مرور زمان و با تحدید معنی، از قالینگ مشخصا فرشهائی که هنگام ازدواج یک دختر به همراه او باقی خواهند ماند درک شده است. امروز نیز در میان ملل ترک از قالین همین معنی مستفاد میشود. کلمه قالینگ علاوه بر قالیهای جهیزیه عروس – همانگونه که در سنگ نوشته های اورخون نیز آمده – معانی دیگری مانند بدل، مال، ثروت، دارائی، مایملک، هزینه، فایده، هوده و بهره هم داشته است. (در زبان مونقولی کلمه همریشه قالان به معنی مالیات و هزینه سفر امراء است که اهالی میبایست آنرا پرداخت کنند). این کلمه بر خلاف فارسی رایج در ایران، امروز نیز در فارسی دری افغانستان به شکل اصلی قالین بکار می رود. فرم قدیمی قالین در ادبیات کلاسیک فارسی نیز انعکاس خود را یافته است: بوریای خود به قالینش مده × بیدق خود را به فرزینش مده – اقبال (بیدق نیز کلمه ای ترکی است).

قالین Qalın به معنی ضخیم: نظریه دوم ریشه کلمه قالی را از قالین Qalın ترکی، و مطابق با معنی ای که در سنگ نوشته های اورخون نیز بکار رفته به معنی ضخیم، مقاوم، پایدار، قوی (در کتاب دده قورقود در ترکیب قالین اوغوز Qalın Oğuz، اوغوزهای نیرومند)، انبوه و متعدد می داند. بنا به این نگرش قالی به سبب ضخامت و سنگینی در جای خود باقی مانده جمع نمیشود و نسبت به جیجیم (جاجیم) و کیلیم (گلیم) که به راحتی جمع می شوند از پایداری و مکانت بهتری برخوردار است. اینگونه نامگذاری اشیا و حیوانات در زبان ترکی مرسوم است. چنانچه در ریشه شناسی ترکی کلمه گالش–قالُش (نوعی پاپوش، در بعضی از لهجه های ترکی به صورت کالاش Kalaş تلفظ میشود) فرم اصلی آن از سوی عده ای به شکل قالیش Qalış تثبیت و به معنی نوعی کفش که برخلاف دیگر پاپوش ها از پا درنمی آید معنی شده است. (قال. Qal+–ایش ış- (پسوند)= ماندنی). نیز در زبان ترکی به روشی مشابه پرنده فاخته، به مناسبت پرپشتی پرهایش قالینجا Qalınca (قالین Qalın+–جا- ca (پسوند)= قالنجه) نام گرفته است.

فرم قالیم Qalım: این فرم محرف فرم قالین Qalın ویا قالینگ Qalıñ (ویا برعکس) و یا مستقیما ساخته شده از بن مصدری قال Qal به علاوه پسوند اسم ساز –یم im است. تبدیل حروف "ن N" و "نگ Ñ" به حرف "م M" در بسیاری از لهجه های ترکی دیده میشود. چنانچه قورشون Qurşun به قورشوم Qurşum (در لهجه های بالکان)، سان San به سوم Sum (چوواشی) و سام Szám (در مجاری)، قارین Qarın به خیرام Xırâm (چوواشی) و کورئم Korem (ترکی بلغاری دانوب)، اؤکون Ökün به اؤکوم Öküm (توده پول، گل و چیزهای مشابه)، یون Yün به یوم Yüm (سویوت)،... تبدیل شده است. در میان زبانشناسان بر سر

این موضوع که در پدیده فوق کدام یک از دو فرم "ن N" و "م M"، اولیه و کدام ثانوی است اتفاق نظر وجود ندارد. قالب مشابهی – مانند کاربرد دو فرم قالین و قالیم– در مورد نوعی از جیجیم ترک که در قدیم ساچاقلی کیلیم نامیده می شد نیز وجود دارد و این کلیم امروز در ایران به دو شکل ساچیم Saçım و ساچین Saçın نامیده می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که فرم قالیم Qalım مستقیما از اضافه نمودن پسوند اسم ساز از فعل –یم im- به بن مصدری قال. Qal ساخته شده باشد. (مانند نمونه های کیلیم Kilim، جیجیم Cicim، گییییم Giyim، سیریم Sırım (تسمه)، ساچیم Saçım، ساریم Sarım (پارچه ای ابریشمی که بر دهانه ابریق بندند)، سیجیم Sicim (معادل سیزیم Sizim مونقولی، طناب برای بستن پارچه بندیها و بغچه)، قایتیم Qayıtım (در ترکی جغتائی به معنی کیلیم، پلاس، قالی) و قوشام Quşam)

فرم قالی-خالی و ریشه یابی های نادرست: برخی از منابع قومیتگرای فارس به نیت پیدا نمودن ریشه یابی غیرترکی برای قالی، آنرا محرف نام شهری گویا ارمنی نشین به اسم "گرین کهله" دانسته اند. برخی نیز کلمه قالی را به شکل قال. Qal+–ی ı- به معنی ماندنی به سیاق نمونه های اؤرتو Örtü (اؤرت. Ört+–و ü-) از اؤرتمک Örtmək، به معنی رواانداز و سری Səri (سر. Sər+–ی i-) از سرمک Sərmək به معنی طاقچه و ... تقطیع نموده اند که هر دو نادرست است. زیرا کلمه قالی امروزین شکل اصلی و اولیه کلمه نبوده مخفف قالینگ–قالینغو ویا قالین–قالیم ترکی قدیم و باستان است. این فرم تخفیفی در زبانهای ترکی معاصر علاوه بر قالی Qalı، به اشکال خالی Xalı (آزربایجان)، هالی Halı (ترکیه)، کالی Kalı (قیرقیزستان) و ... تلفظ میشود (برای تبدیل حرف ق Q به خ X به مبحث خورجین مراجعه کنید). در ترکی قاراچای خالی Xalı به معنی نخ است. احتمالا این کلمه محرف قیل Qıl ترکی است.

در باره قالیچه: کلمه قالیچا–خالچا Xalça فرم مخفف و تصغیری کلمه قالی در ترکی آزربایجان است. مانند بوخچا Boxça، خونچا Xonça، تایچا Tayça، کیلیمچه Kilimçə، جیجیمچه Cicimçə و پارچا Parça، که با افزودن پسوند تصغیری ترکی –چا ça- به بنهای بوغ Boğ، خون Xon، تای Tay، کیلیم Kilim، جیجیم Cicim، پار Par حاصل و به شکل بخچه، خونچه، تایچه، کلیمچه، جیجیمچه، پارچه و قالیچه وارد زبان فارسی شده اند. امروزه در آزربایجان مراد از خالچا Xalça همه بافته هائی است که با تکنیک فرش بافته می شوند.

کیلیم Kilim

کلیم ویا کیلیم (Kilim, Gilim, Gillim, Gelim, Kelim, …) کلمه ای ترکی از مصدر ترکی کیلمک Kilmək به معنی بافتن به علاوه پسوند اسم ساز –یم im- است. پسوند اسمساز از فعل "–ایم im-"

قرینه ای بسیاری قوی بر ترکی بودن آن است. در زبان و لهجه های ترکی این کلمه به اشکال کیلیم Kilim، کیلام Kilam، گیلام Gilam (ازبکی)، کیله م Kilem (قزاقی)، گیله م Gilem (قیرقیزی) و ... تلفظ میگردد. کیلیم به شکل چیلیم–شیلیم به زبان عربی، به شکل گلیم به زبان فارسی و به شکل کیلیم به بسیاری از زبانهای اسلاویان و روسیه جنوبی وارد شده است. در زبان مونقولی واژه ای مشابه کلیم به شکل گؤلؤم Gölöm به معنی رواندار زین وجود دارد که رابطه آن با کیلیم ترکی دانسته نیست.

کیلیم در ترکی قدیم به معانی روواندازی که بر زمین گسترده میشود (یئره سریله ن یایقی Yerə Sərilən Yayqı) و جبه درویشان آمده است. در برخی متون ترکی قدیم نیز ترکیب ساچاقلی کیلیم Saçaqlı Kilim وجود دارد که معادل ان چیزی است که امروزه ما از آن با نام کیلیم یاد می کنیم (این نوع کیلیم ترکی امروز در ایران ساچیم Saçım و یا ساچین Saçın نامیده می شود). این کلمه در متون قرون چهارده، پانزده و شانزده نیز به همین شکل امروزی آن یعنی کیلیم بکار رفته است.

در ریشه شناسی کلمه ترکی کیلیم آرا چندی وجود دارد:

یک – مصدر کیلمک Kilmək – کئلمک Kelmək: در زبان ترکی مصدری آرخائیک به شکل کیلمک (کیل. Kil +–مک mək به معنی بافتن، در هم شدن و گره خوردن با فرم اولیه کئلمک Kelmək وجود دارد. حرف "ی E" در ترکی باستان و میانه به عنوان قاعده ای عمومی در بسیاری از کلمات تبدیل به "ی İ" شده است. مشتقات مصدر ترکی آرخائیک کلمک Kelmək هنوز در زبانهای یاکوتی، خاکاسی و تووینی به ترتیب به صورت کلگیی Kelgiy، کالیرقا Kalirga و خولوور Xülüür همه به معنی بافتن و بافته موجود است. معادل این مصدر در مونقولی، کولی Küli به معنی تنگ به هم بستن است. کلمه "کیلمک Kilmək" در لهجه های معاصر ترکی آزربایجانی از جمله لهجه چاناق بولاق کندی اردبیل به معنی نوعی گره است.

بنا به این ریشه یابی، کلمه کیلیم مرکب از بن مصدری کیل. Kil + –یم im- (پسوند اسم ساز از فعل) و به معنی بافته شانه نخور (بدون خواب) است. این پسوند و قالب در کلمات مشابه گیییم Giyim (پوشاک، از مصدر گییمک Giymək به معنی پوشیدن)، جیجیم Cicim، سیریم Sırım (تسمه)، ساچیم Saçım (نوعی جیجیم)، سیجیم Sicim (معادل سیزیم Sizim مونقولی، طناب برای بستن پارچه بندیها و بغچه) و قوشام Quşam نیز بکار رفته است. در ترکی آزربایجانی علاوه بر کلمه کیلیم چند کلمه دیگر مشتق از این بن مصدری مانند کیلکه Kilkə (کیل. Kil+–که kə-) و احتمالا نام قالی کلگی Kəlgi و جیجیم گلچ Gələç–گلیچ Gəliç وجود دارد:

کیلکه Kilkə: در ترکیبهای کیلکه توک Kilkə Tük (موی شانه نخور گیسوان) و کیلکه سوپورگه Kilkə Süpürgə (رشته های درهم برهم جاروب) به معنی درهم و برهم، گره خورده و شانه نخور است. (در بعضی از

لهجه های ترکی، از جمله در لهجه های ترکیه به صورت کولکه Külkə تلفظ میشود). این کلمه از بن مصدری کیل. Kil به علاوه پسوند –که kə- ساخته شده است. (مانند کلمه یؤرکه Yörkə در ترکی باستان مرکب از بن مصدری یؤر. Yör به علاوه پسوند–که kə- و در مجموع به معنی آنچه برای پوشانیدن روی و اطراف چیزی بکار می رود. از همین ریشه است کلمه یورقان Yorqan در ترکی معاصر به معنی لحاف ضخیم). در ترکی معاصر پسوند –که kə- در غالب اوقات به –گه gə- مبدل میشود. (مانند دورگه Dürgə از مصدر دورمک Dürmək به معنی پیچیدن به علاوه پسوند –گه gə- مجموعا به معنی بسته و دسته شده، در بعضی لهجه های مدرن به معنی کلاه بوقی، همچنین سوپورگه Süpürgə، یونقا Yonqa، بیلگه Bilgə، دالقا Dalqa، قاوورقا Qavurqa و ....). در ترکی قدیم فرم دوگانه بسیار مشابهی با کیلیم Kilim و کیلگه Kilgə، به شکل تیلیم Tilim و تیلگه Tilgə به معنی هر آنچه در درازا بریده شود وجود دارد. این دو فرم که مویده ای بسیار قوی بر همریشه بودن کیلیم Kilim و کیلکه Kilkə و مشتق شدنشان از مصدر کیلمک Kilmək ترکی است، از مصدر تیلمک Tilmək (دیلمک Dilmək در ترکی معاصر) به معنی بریدن در درازا حاصل شده است. همچنین در زبان ترکمنی کلمه ای به شکل کولکه Külke و به معنی گرد و غبار، غبار مانند وجود دارد. رابطه این کلمه با کیلکه ترکی محتاج بررسی است.

کلگی Kəlgi: نام نوعی قالی (Keleyghi, Kellei) متوسط یا بزرگ باریک و بلند (عرض ۱،۷۰ تا ۳ متر و طول ۶-۴ متر) است که به فارسی قالی سرانداز نامیده میشود. محتملا این نام ترکی که به شکل کله گی Kəlləgi هم تلفظ شده، از بن مصدری کل. Kel مذکور + پسوند –گی gi- و به احتمالی کمتر مستقیما از یکی از تلفظهای قدیمی کلمه ترکی قالی حاصل شده است. الگو و قالب کلمه سازی با پسوند –گی gi-، –قی-qı در بسیاری از نامهای مربوط به قالیبافی و صنایع بافندگی ترکی دیده میشود، مانند سرگی Sərgi، جرگی Cərgi، یایقی Yayqı (زیرانداز)، یازقی Yazqı، آتقی Atqı (شال)، اؤرگو Örgü (چادر)، چاتقی Çatqı، سارقی Sarqı، ترگی Sərgi (سفره).

گله چ Gələç: در برخی مناطق شمال شرق ایران به جیجیم، گلیچ Gəliç و یا گلچ Gələç گفته می شود. رابطه این نام با مصدر کل. (کل. Kəl+–چ iç ؟، کل. Kəl+–ه چ əç-؟) ترکی محتاج بررسی است. پسوند – چ ç- در زبان ترکی پسوند اسم آلتساز از فعل است، مانند چکیچ Çəkiç، تیخاج Tıxaç، باخاج Baxac (دوربین)، .....

کلف Kələf و کلک Kələk: رابطه کلک و کلمه ترکی کله ف Kələf (به فارسی کلاف) با این ریشه محتاج بررسی است. کلاف به معنی توپ بزرگ نخی، در زبان و لهجه های ترکی به شکل کله پ Kelep، کله ف Kelef، کله وه Keleve، گله وه Geleve، ... تلفظ میشود. (از همین ریشه است کلمه کله پچه Kələpçə به معنی چوبی که یک سر آن دارای دو برجستگی بوده و برای درست کردن کله پ بکار می رود).

دو - قالیم Qalım– کیلین Kilin: عده ای کلمه کیلیم را مشتق از کلمه قالیم Qalım ترکی یعنی یکی از فرمهای قدیمی کلمه قالی دانسته اند. بواقع نیز در بسیاری از لهجه های ترکی باستان ویا معاصر برای نامیدن قالی از کلماتی مشابه کیلیم استفاده میشود، مانند کالیم Kalım (آلتائی)، قلینق Qəliñ (ازبکی)، قئلین Qelin (اویغوری)، کیلین Kilin (تووا، توفالار)، خیلین Xılın (تویبال)، خیلیم Xılım (توفالار)، خالیم Xalım (خاکاسی، یاکوتی)، قالیم Qalım (یاکوت، تووا، باشقیرد، نوقای، تاتار، کومیق)، خولام Xulam و خولیم Xulım (چوواشی) و ...

سه - کلمه قیل Qıl–کیل Kil: گروهی کیلیم را مشتق از کلمه قیل Qıl- کیل Kil ترکی به معنی مو و تار مو دانسته اند. هرچند در این حال افزودن پسوند اسم ساز از فعل "ایم im-" به اسم "کیل Kil" محتاج به ایضاح است. فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین است: کیل Kıl (ترکیه)، قیل Qıl (ترکی آزربایجانی، کومیق، قازاق، ازبک، اویغور)، کیل Kil (در برخی لهجه های غربی ترکیه، گاگاووزی، تاتاری، قیرقیز، یاکوتی)، گیل Gil (ترکمن)، خیل Xil (تووین، خاکاس)، خلخ Xelex (چوواشی)، خالی Xalı (قاراچای). از همین ریشه است قیللی Qıllı (مودار)، قیلتیق Qıltıq–قیلچیق Qılçıq (پرزهای کوچک در بعضی میوه ها)

کیلیمچه Kilimçə: کیلیمچه که کیلیمی در ابعاد کوچکتر است عمدتا در بیجار آزربایجان (فعلا در داخل مرزهای اداری استان کردستان) بافته میشود.

در ایران کیلیم اساسا در آزربایجان (خوی، تیکان تپه (تکاب)، قوشاچای (میاندواب)، اردبیل، شیروان، قزوین، ساوه، زرند، همدان، هرسین، نمین، تبریز، ...) و مناطق ترک نشین فارسستان (قیشلاق (گرمسار)، ورامین، کرمان، فیروزآباد، ...) و توسط ایلات ترک شاهسون، قاشقای، بئش اویماق (خمسه)، افشار و ... ساکن در این نواحی بافته میشود. برخی از اقوام مجاور ترکان مانند اکراد، الوار و افراس نیز صنعت بافندگی کیلیم را از ترکان اقتباس کرده اند.

امروز در نواحی مختلف ترکیه انواع کیلیم علاوه بر این نام، با اسامی گوناگون دیگری نیز ذکر می شوند. مانند کییز Kiyiz (بورسا، یالووا)، کؤیوز–کؤیؤس Küyüz - Küyüs (امیرداغ، آفیون)، چرگی Çərgi–چرگه Çərgə (به معنی کلیمهای نازک و یا بافته شده با پشم نازک در چورلو، تکیرداغ، ادیرنه شامل یایقی و کیلیم)، جرگی Cərgi (نییده به همراه کیلیم)، فاردا Farda (به ی شهیر، قونیا)، یایقی Yayqı (ادیرنه، مانیسا، ایزمیر؛ کیلیم توخوماها در مانیسا و ایزمیر)، کیلیم Kilim (قونیا، آقسارای، قیرشهیر؛ همه دوز توخومالی یایقیها در یوزقات و سیواس؛ سیلی توخوماها در مانیسا و ایزمیر؛ توخوماهای مرکب از کیلیم–زیلی ویا کیلیم–جیجیم در آیواجیق، ازینه، چاناق قالا)، چول Çul (کیلیم توخوماها در آیواجیق، ازینه، چاناق قالا)،.... آلاشا Alaşa نیز نامی است که قزاقها برای نامیدن کیلیم از آن استفاده می کنند.

Gəbə گبه

گَبه، کبه، گؤبه، کؤپه و ..... (Gaba, Gabeh, Gabbeh) در گذشته به معانی مختلفی مانند نوعی روپوش و زیرانداز، فرش هنری ویا تکه دوزی و سوزن دوزی شده بکار رفته است. این کلمه امروز در میان ترکان آزربایجانی بویژه اتحادیه ایلات ترکان آزربایجانی قاشقای ساکن در جنوب ایران به معنی نوعی قالی که پودهای بلند دارد؛ فرش کناره، قالیچه، فرش باریک و بلند که در اتاق در امتداد دیوار می اندازند است. امروز کبه Kebe در ترکیه و مناطق ترک نشین بالکان به معنی کئچه ویا زیرانداز نمدی و کت ضخیم (قاهرامان ماراش- پازارجیق) است. در کشمیر تحت حاکمیت ترکان موغول نیز، به نوعی فرش تکه دوزی و سوزن دوزی شده گبه گفته میشود. گبه در ایران و خارج آن خاص مناطق ترک نشین است. گبه های قفقازی ویا گبه های آزربایجان شمالی با نام قوبوستان Qobustan مرتبط اند (این نام در منابع اروپائی اشتباها به شکل کبیستان Kabistan, Gabistan نوشته میشود). در دوره سولطان سولئیمان امپراتور عثمانی، کبه Kebe نوعی فرش هنری پرزدار بود. در ایران برای اولین بار این کلمه در فرمانی به سال ۱۵۴۰ که شاه طهماسب دومین خاقان دولت ترکی آزربایجانی صفوی برای پذیرایی از همایون شاه خاقان تورکی موغولی هند صادر کرده، دیده میشود. محتملا گبه و هنر گبه بافی در سالهای اولیه امپراتوری تورکی آزربایجانی صفوی و از طریق طوائف مهاجر قزلباش آسیای صغیر عثمانی که از جمله در تشکل اتحادیه ایلات ترکی قاشقای (قشقائی) نقش مرکزی داشته اند به آزربایجان و ایران منتقل شده است.

گبه کلمه ای ترکی است و ریشه شناسی این کلمه قطعیا ترکی با استفاده از کلمه "قبیح" عربی به معنی زشت ویا آنگونه که برخی از قومیتگرایان فارس ادعا نموده اند با "گایر" اوستائی به معنی حفاظ، بی پایه و نادرست است. این کلمه به شکل گبه از زبان ترکی وارد زبان فارسی شده و فارسها پس از آشنائی با آن، آنرا کناره ویا خرسک نامیده اند. ادعای برخی از قومیتگرایان افراطی فارس مانند پرویز تناولی در اینکه گبه کلمه ای فارسی بوده و تلفظ آن به شکل کبه ناشی از عدم توانائی ترکان به تلفظ صحیح این کلمه میباشد، از جمله ناشی از ناآگاهی این دسته از فونئتیک و لهجه شناسی ترکی و نیز عدم آشنائیشان با تاریخ و هنر قالیبافی ترک است.

در ریشه شناسی واژه ترکی گبه، بیش از همه سه کلمه از ترکی قدیم، کؤپه Köpə به معنی زیر انداز، کبیز Kəbiz به معنی فرش و مصدر کبیمک Kəbimək به معنی درشت بافتن مطرح شده اند:

الف- کؤبیمک Köbimək به معنی (درشت) بافتن: مصدر کؤبیمک Köbimək و یا کوبیمک Kübimək در ترکی قدیم به معنی تنگ و پیوسته بافتن است. از همین ریشه اند کؤپولمک Köpülmək، کؤبولمک Kübülmək (بافته شدن)، کؤپوشمک Köpüşmək، کؤبوشمک Kübüşmək (با هم بافتن)، کؤپیتمک Köpitmək، کؤبیتمک Kübitmək (بافتانیدن). فرم اولیه این مصدر به شکل کبیمک Kəbimək بازسازی شده است. (بنا به نظر زبانشناس دوئرفر، کلمه کؤپه نک

Köpenek نیز که در برخی لهجه های معاصر ترکی دیده می شود، فرمی ثانوی و محصول آسیمیلاسیون غیرلبی کپه نک Kepenek باستانی است). فرم کبه Kəbə در اثر افزودن پسوند اسم ساز –ه ə- به بن مصدری کب. Kəb ساخته شده است، مانند کلمات یاخا Yaxa که مرکب از بن مصدری باستانی یاغ. Yağ به معنی نزدیک شدن به علاوه پسوند ⊢ a- است (این کلمه به شکل یخه وارد زبان فارسی نیز شده است)؛ یونه Yünə به معنی زین، نمد و چرگی؛ و کئچه Keçə که به ترتیب از افزودن همین پسوند به به ترتیب کلمه یون Yün (پشم) و بن مصدری کئذ. Keđ ساخته شده اند. کلمه کؤبه Köbə در اصطلاح "پالتارین کؤبه سی" Paltarın Köbəsi (قسمتی از لباس که پس از تا شدن دوخته میشود، به فارسی سجاف) در ترکی معاصر و کلمه کوپیک Küpik در ترکی قدیم به معنی خرقه، درشت بافی و درشت دوزی، دوختن پارچه پس از گذاشتن پنبه در میان دو لای آن از همین ریشه است.

ب- کؤپه Köpə به معنی زیر انداز: فرمهای قدیمی و معاصر کلمه گبه Köpe با معنی زیرانداز در زبان و لهجه های ترکی بدین شرح است: کوپه Küpe، کوپیک Küpik، کؤپچوک Köpçük (پشتی های جلو و عقب زین)، کؤپسون Köpsün (ترکی قاراخانی. به معنی شلته، بالش)؛ کؤبه ن Kübən، کؤپه ن Küpen، کؤپه ن Köpen (ترکی میانه، ترکی ترکیه. به معنی چول شتر، زرهی شکافدار که تمام بدن را می پوشاند)؛ کوپه Küpe، کؤپه نه ک Köpenek، کپه نه گ Kepeneg، کوپمه Küpmə (تاتاری، باشقیری)؛ کوپو Küpü (قیرقیزی)؛ کؤپشیک Köpşik (قازاقی. به معنی بالش)؛ کؤبؤن Köbön (خاکاسی)؛ کئئبه Keebe (چوواشی). فرم اولیه این کلمه کبه Kəbə است. احتمالا این ریشه مشتق از مصدر کبیمک Kəbimk فوق الذکر است. گفته شده یکی از معانی اولیه این کلمه، زره آهنی و یا روپوش آن بوده است. امروز در ترکی قاراچای-بالکار کلمه ای به شکل کوبه Kübe و به معنی زره و جوشن وجود دارد، فرم قپچاقی و جغتائی این کلمه به ترتیب کؤبه Köbe و کؤپه Köpe است.

ج- کبیز Kəbiz به معنی فرش و قالی: در ترکی میانه کلمه ای به شکل کؤبوز Köbüz ویا کبیز Kebiz به معنی فرش و قالی وجود دارد. این کلمه مرکب از بن مصدری کبی. Kəbi به علاوه پسوند –ز z- است (برای پسوند –ز z- به مبحث پالاز مراجعه کنید). فرمهای این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین اند: کویز Keviz (قاراخانی)، کبیز Kebiz (ترکی میانه)، کؤووز Köwüz (ترکی میانه)، کووز Kevüz (ترکی میانه)، کؤیوز Köyüz (ترکی ترکیه)، کبه ز Kebez (قیرقیزی، اویغوری)، کوییز Küyiz (نوقای)، کویوز Küyüz (بالکار)، گویوز Guyuz (کومیق)، کیقیز Kigiz (اؤزبک)، کوه ز Kəvəz (اویغوری)، کیبس Kibes (خاکاسی)، خویس Xevis (تووا، توفالار)، کبیس Kebis (آلتای)، کمیس Kemis (شور). فرم کبیس Kebis در مونقولی، کبیسو Kebisu در مانچوئی، خؤوؤنگ Xövöng و خیو Xiv در خالخا و ... به معنی کتان واموازه هائی ترکی و از همین ریشه اند.

تغییرات صوتی کلمه گبه: تغییرات صوتی حادثه در کلمه گبه، کؤپه و .... در طول تاریخ و در لهجه های گوناگون جهان ترک همه قانونمندند. از جمله تبدیل حرف "ک K" در کلمات ترکی شرقی-شمالی به "گ G" در

کلمات ترکی غربی-جنوبی (مانند کؤلگه Kölgə، کؤچ Köç، کؤنول Könül آزربایجانی و گؤلگه Gölge، گؤچ Göç و گؤنول Gönül ترکیه ای). همچنین تبدیل فتحه Ə و کسره E به "ؤ Ö" در فرم کؤپه Köpə و کؤپه نه ک Köpənək که در برخی از لهجه ها دیده میشود به لحاظ فونئتیک ترکی قانونمند است (مانند تبدیل دئولت Devlet، ائولاد Evlat، مئولا Mevla در ترکی ترکیه به دؤولت Dövlət، اؤولاد Övlad و مؤولا Mövla در ترکی آزربایجان). نیز تلفظ گبه به شکل مشدد گببه Gəbbə از ویژگیهای برخی از لهجه های آزربایجانی (بویژه در استانهای آزربایجان غربی و مرکزی) و آناتولی شرقی است (مانند تلفظ کلمات جیقا Cıqa، یئکه Yekə، قاشیق Qaşıq و قوزو Quzu به شکل مشدد جیققا Cıqqa (جقه)، یئککه Yekkə، قاششیق Qaşşıq و قوززو Quzzu). گرچه احتمالی بسیار ضعیف وجود دارد که فرم مشدد نتیجه آسیمیلاسیون ریشه اولیه ای مانند کبمه Kəbmə تاتاری و باشقیری و تبدیل آن به کببه Kəbbə و سپس گببه Gəbbə باشد، مانند تبدیل تاسما Tasma به تاسپا Taspa در برخی از لهجه های ترکی (برای این تبدیل، به مبحث تاسما مراجعه کنید). این حوادث فونئتیک بویژه تبدیل شدن "ک K" به "گ G" و مشدد شدن کلمات که در میان ایلات قاشقای نیز به وفور مشاهده می شوند، قرینه هایی بسیار قوی بر رابطه کلمه گبه با نواحی آناتولی مرکزی و شرقی و احیانا انتقال گبه بافی همزمان با کوچ طوائفی خاص از ایلات قاشقای از این نواحی به آزربایجان و سپس به جنوب ایران از مسیر استانهای آزربایجانی (آزربایجان غربی و مرکزی) می باشند.

کپه نه ک Kəpənək و ....

در زبان ترکی کلمات متعدد دیگری، هم ریشه با گبه وجود دارند. وفور این کلمات قرینه ای بسیار قوی بر ریشه ترکی کلمه گبه است:

۱- کپه نه ک Kəpənək-Kepenek: در متون تاریخی (رشیدالدین فضل الله-قرن ۱۴) از کپه نه ک تولیدی تبریز ذکر شده است. نام این پوشش ترکی (کپنک Kapanak، کپنگ) مشتق از ریشه کپ Kəp+-ه نه ک ənək- (پسوند اسم ساز ترکی) است. (مانند کلمات سئچه نه ک Seçənək- آلترناتیو، اولاناق Olanaq -امکان، ایته نه ک İtənək-پیستون، توتاناق Tutanaq-صورت جلسه، اکه نه ک Əkənək-مزرعه، چیخاناق Çıxanaq-لولا، ده یه نه ک Dəyənək-عصا، دوزه نه ک Düzənək-مکانیزم، گله نه ک Gələnək-رسومات، درنه ک Dərnək- دره نه ک Dərənək - انجمن ....). کپه نه ک در قدیم به معنی پوشاک و نیز نوعی بارانی بود اما امروزه در میان ترکان ایران نوعی پوشاک پالتو مانند، عمدتا نمدین و پا از پوست گوسفند و ویژه چوپانان در فصل زمستان میباشد. فرمهای گوناگون این کلمه عبارتند از: کپه نه ک Kepenek (ترکی ترکیه، آزربایجان، جغتائی)، کبه نه ک Kebenek، کمه نه ک Kemenek (قیرقیزی، ازبکی). کلمه مونقولی کلاسیک کپه نگ Kebeneg به معنی پیراهن، مانتو کوتاه، پارچه زین و .. و کلمه Köpönyeg در زبان مجاری به معانی روپوش، پوشاک و پالتو و .. وامواژه هایی از ترکی اند. کلمه قوبا Guba در زبان مجاری به معنی کت درست شده از پارچه ای درشت باف نیز از همین ریشه است. در برخی منابع وجود

ارتباط بین کلمه ترکی کبه به معنی پوشاک ترکی فوق الذکر و کلمات عربی قبا، و یا معدودی کلمه مشابه دیگر در زبانهای اروپائی مطرح شده است.

در باره کپه نه ک به معنی پروانه: کلمه کپه نه ک به معنی پوشاک نمدین چوپانان، غیر از کلمه مشابه کپه نه ک در ترکی آزربایجانی به معنی پروانه است. فرمهای گوناگون این کلمه که اصلا به شکل کبه له ک Kəbələk بوده و از مصدر کبه مک Kəbəmək، کؤبه مک Köbəmək به علاوه پسوند –ه له ک-ələk ساخته شده است (مانند کلمات یاتالاق Yatalaq، آسالاق Asalaq و چؤکه له ک Çökələk). معادل این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین اند: کپه نه ک Kəpənək (ترکی آزربایجانی)، کله به ک Kələbək (ترکی ترکیه)، کالاپاک Kapalak (اویغوری، ازبکی)، کبه له ک Kebelek (ترکمنی)، کؤله به ک Köbelek (قزاقی)، کؤپؤلؤک Köpölök (قیرقیزی)، خوواقاپ Xovagap (توووینی)، خوباغان Xubağan (خاکاسی). در برخی از لهجه های ترکی شرقی، کلمه ای احتمالا از همین ریشه به شکل کوپه له ک Küpələk و به معنی خرمگس وجود دارد.

۲- کپه ز-کبه ز Kəbəz-Kəpəz: در دیوان لغات ترک دسته ای دیگر از کلمات احتمالا همریشه با گبه-کپه به شکل کپه ز-کبه ز Kəpəz-Kəbəz به معنی پنبه، کبه زلی Kəbəzli به معنی پنبه دار و کبه زلیک Kəbəzlik به معنی پنبه زار ذکر شده است (پنبه-پانبیق نیز کلمه ای ترکی است). حرف –ز z- در آخر این کلمه احتمالا پسوندی ثانوی است (برای پسوند –ز به مبحث پالاز مراجعه کنید). همچنین در زبان ترکی کلمه ای همریشه به معنی کرک و به شکل کبه ره Kəbərə وجود دارد. عده ای احتمال ریشه گرفتن کرباس فارسی را از کبه ره-کپه ز ترکی مطرح نموده اند.

۳- گبره Gəbrə: در ترکی کلمه ای به شکل گبره Gəbrə به معنی کیسه ای از موی بز که در تیمار اسب بکار می رود وجود دارد. (این کلمه محتملا منشا لاتینی دارد).

گبه نوعی بافته ضخیمتر، پف کرده تر و نرم تر از قالی است. در زبان ترکی کلمات مشابه احتمالا همریشه متعدد دیگری با معانی گوناگون وجود دارند که همگی معنی پف کردگی و برآمدگی ویا زمین گیری، سنگینی و بی تحرکی را در خود مستتر دارند. این صفات در ریشه شناسی کلمه ترکی کبه-گبه دارای اهمیت اند. از جمله در زبان ترکی اقلا چهار مصدر با معانی مشابه وجود دارند که در ریشه شناسی گبه نیز مطرح شده اند:

یک- گپمک-Gep: به معنی باد کردن، ورم کردن، متورم شدن، برجسته شدن شکم؛ حامله و باردار شدن، بیمار شکم باد کرده. فرمهای مصدری و اسمی آن در زبان و لهجه های گوناگون ترکی بدین شرح است: گبه Gebe (ترکی میانه، ترکی ترکیه، گاگاووز)، کپه ر -Keper، کپره ژ Keprej (تاتاری)، کبه سه Kebese، کبه ر Keber (قیرقیزی)، گبه ر Geber (قاراچای، کومیق)، کبه ژه Kebeje (قزاقی)، کپ -Kep، گبه ژه

Gebeje، (قاراقالپاق)، کپه ژ -Kepej، کپره ژ Keprej، (باشقیر)، خوه ر Xever (تووا، توفالار، تووینی)، کیبیر Kiebir (یاکوت)، کابار Kabar (چوواش)

دو- گوپمک -Güp: گوپمک Güpmək ویا کؤپمک Köpmək به معنی قلمبه و دمبه شدن است (قلمبه و دمبه هر دو کلمه ای ترکی اند). مشتقات گوناگون از این مصدر در زبان و لهجه های ترکی بدین شرح اند: کؤپمک Köpmek (ترکی ترکیه، آزربایجان)، کوپچه Küpçe (چوواشی)، کؤبؤؤ Köböö (یاکوتی)، کامبور Kambur (ترکی ترکیه، گاگاووزی)، گوبه رمک Gübermek (ترکمنی)، کؤبه رگه Köberge (قاراچای، کومیق، خاکاسی)، خوپلایماق Xupplaymaq (ازبکی، اویغوری)، کؤبؤؤرو Köböörü (قیرقیزی)، خاوانگ Xavañ (تووینی). مصادر کؤبه ره -Köbere در مونقولی کلاسیک و کوبسیره Kubsire در زبان مانچو و هر دو به معنی بادکردن و متورم شدن و نیز کلمه کؤوئر Kövér مجاری از همین ریشه اند.

سه- قاپماق-Kap: به معنی برجسته شدن، باد کردن، ضخیم و قبه مانند شدن، ورم کردن... فرمهای مصدری و اسمی آن در زبان و لهجه های گوناگون ترکی بدین شرح است: قاپار -Qapar ، قاپا Qapa (قاراخانی)، قابار -Qabar، قابا Qaba (ترکی میانه و چاغاتای)، کابار -Kabar، کابا Kaba (ترکی ترکیه)، قابار -Qabar، قابا Qaba (ترکی آزربایجان، ترکمنستان، تاتارستان، قزاقستان، کومیق)، کابار -Kabar، کاباک Kabak (قرقیز)، قابار Qabar (نوقای)، قابار -Qabar، قاپا Qapa (قاراقالپاق)، قاپا Qapa، قاپار -Qapar، قووا Qova (اویغوری)، قابار -Qabar، قاباق Qabaq (باشقیر)، خاوار -Xavar، خاپیو Xapıy (تووا، توفالار)، خابالان Xabalan (یاکوت)، خئبالان Xebalan (چوواش)

چهار- کؤپمک-Köp: به معنی باد کردن، حباب ایجاد کردن. فرمهای مصدری و اسمی آن در زبان و لهجه های گوناگون ترکی بدین شرح است: کؤپیک Köpik، کؤپوک Köpük، (ترکی قدیم، اویغوری قدیم)، کؤپور -Köpür، کؤپوک Köpük (قاراخانی)، کؤپ -Köp (ترکی میانه، آزربایجانی، قیرقیزی، نوقای، بالکار، خاکاسی، توفالار، آلتائی، یاکوت)، کؤپیک Köpik (ترکمنی)، کؤپ -Küp (تاتاری، باشقیری، اویغوری)، کؤبه ک Köbek (قزاقی)، گؤپ -Göp (کومیق)، کوپ -Kup (ازبکی)، کؤووک Kövük (تووا)، کیبیک Kebek (چوواشی)، کؤبوی -Köbüy (دولقان)

در زبان ترکی همچنین چندین کلمه مربوط به مصادر فوق، احتمالا مفید در ریشه شناسی کلمه گبه موجودند: گبه ش Gəbəş (آدم کوتاه قد، خپل، شکم گنده)؛ گبه شه قالماق Gəbəşə qalmaq (حالتی که شخص در اثر خوردن زیاد یا بی حالی ولو می گردد و نمی تواند از روی زمین بلند شود)؛ کؤپمک Köpmək ویا کپمک Kəpmək (افتادن و مردن)؛ گؤبه له ک Göbələk، گؤبه ل Göbəl، گؤبه له ن Göbələn (انواع قارچ)؛ گؤبه ک Göbək (شکم و ناف)؛ گؤبول Göbül (شکم گنده)؛ کبه ل Kebel (اسب فربه و خوب تغذیه

شده تندرو، در ترکی قاراخانی به شکل کوه ل Kevel، کویل Kevil، کؤفه ل Köfəl)؛ که وره ت Kəvrət (تختخواب)؛ قابالاق Qabalaq (کلاه پشمی) و کلمات متعدد دیگر.

عده ای ریشه گبه را مربوط به دو مصدر ترکی دیگر یعنی گبه رمک Gəbərmək (کبه رمک Kəbərmək) به معنی به ذلت مردن و سقط شدن و گبره مک Gəbrəmək به معنی ضعیف و شکننده شدن دانسته اند که ریشه شناسی ای نادرست است.

جیجیم Cicim

جیجیم (Jajim, Jajem, Jâjim, Jijim, Djidjim) نوعی کلیم دستباف پشمین و منقش، پارچه ای ضخیم مانند پالاز ویا نوعی از قالی دو رویه نازکتر از آن که با کنار هم گذاردن تکه های کیلیم بوجود می آید و به عنوان سرگی، اؤرتو، پرده و ... بکار می رود است. جیجیم نیز مانند قالی و .... از بافته های خاص نواحی سردسیر است که ترکان از دیرباز با آن آشنا بوده اند. جیجیم در ترکیه، در مناطق ترک نشین ایران و توسط ایلات ترک آن و در جمهوریهای ترک آسیای مرکزی بافته میشود که مویده دیگری بر ترکی بودن آن است. امروز در سراسر ترکیه و آزربایجان هر جا که کلیم و قالی بافته میشود، جیجیم نیز تولید می گردد. استان زنگان (زنجان) و خالخال (خلخال) از مهمترین مراکز تولید جیجیم در آزربایجان جنوبی اند و شهرت جاجیم های روستاهایی مانند گیوی زاویه، نساز، برندق، سجهرود و چنارلیق زبانزد است. در گذشته جیجیم چیچه کله مه Çiçəkləmə با رنگهای مختلف و نقشهای لوزی معروفترین نوع جیجیم بود. به جیجیم در ابعاد کوچکتر جیجیمچه Cicimçə (به فارسی جاجیمچه) گفته می شود. در برخی مناطق شمال شرق ایران به جیجیم، گلیچ Gəliç و یا گلچ Gələç گفته می شود. رابطه این نام با کیلیم ویا قیلیچ ترکی محتاج بررسی است.

جیجیم کلمه ای ترکی است. پسوند اسم ساز از فعل "-ایم im-" قرینه ای بسیار قوی بر ترکی منشا بودن آن است. (مانند کلمات مشابه گییپم Giyim، جیجیم Cicim، سیریم Sırım، ساچیم Saçım، سیجیم Sicim و قوشام Quşam). فرم اولیه این کلمه کئذیم Keđim، از مصدر کئذمک Keđmək در ترکی قدیم به معنی پوشیدن (فرم امروزین این مصدر گییمک Giymək) میباشد (کئذ.Keđ +–یم im-). کلمات کئدیت Keđit به معنی لباس، کئدیک Keđik به معنی سرپوشی موئین که زیر کلاه خود پوشیده می شود و مصدر کئجینمک Kecinmək در ترکی باستان به معنی آراسته پوشیدن نیز در همین رابطه قابل ذکر اند. این کلمه در طول زمان در چند مسیر مختلف تحولات گوناگون شکلی و معنایی را از سر گذرانده که از جمله و اقلا به سه فرم نهائی و جداگانه جیجیم Cicim، گییپم Giyim، کیییز Kiyiz و احتمالا خز Xəz در ترکی معاصر و کیز Kiz (نمد، کئچه) در فارسی منجر شده است.

فرم جیجیم: معنی اولیه جیجیم-کیجیم در زبان ترکی، زرهی که رزم آوران در جنگها می پوشند، روانداز زین اسب ویا پوششی که برای زینت در روز جنگ بر اسب می افکندند است. (به این معنی، از نامهای دیگر آن در زبان ترکی چاپراق Çapraq (کلمه ای مجاری) و توقوم Toqum (کلمه مونقولی) میباشد). این کلمه در گذشته دارای اشکال کئدیم Kedim، کئزیم Kezim، کئجیم Kecim، جئجیم Cecim، گئچیم Geçim، گیچیم Giçim، کیجیم Kicim و ... (Kichim) بوده است. کلمه جیجیم در زبان و لهجه های ترکی معاصر با نامهای جیجیم Cicim، جئجیم Cecim، چئجیم Çecim، جیچیم Ciçim، کیچیم Kiçim (یاقوت)، کئجیم Kecim (ترکی ساکا) و همچنین چالما Çalma، چلمه Çəlmə و .... شناخته میشود. فرم مونقولی آن به شکل کیجیم Kicim و کئجیم Kecim ماخوذ از ترکی است. تغییر نهائی "ک K" به "چ Ç" و تبدیل کیجیم به جیجیم در زبان ترکی قانونمند است مانند کیچیک Kiçik- چیچیک Çiçik، کئچه ل Keçəl- چئچه ل Çeçəl، کوچه Küçə – چوچه Çüçə، کپچه Kəpçə- چؤمچه Çömçə، چئچه Çeçə – کئچه Keçə. در دیوان لغات ترک جیجیم واژه ای ترکی معرفی شده و به شکل ترکیب "جیجی Cici" به معنی قشنگ (کلمه قشنگ Qəşəng, Qəşəñ نیز ترکی است) و پر نقش و نگار به علاوه پسوند "یم im-" (ضمیر ملکی اول شخص مفرد به معنی مال من) ریشه شناسی مردمی شده است. (جیجی Cici–جوجی Cuci در ترکی امروز به معنی نازنین و دوست داشتنی است). کلمه جیجیم از زبان ترکی به زبانهای همسایه فارسی و روسی و .. وارد شده است. عده ای از قومیتگرایان فارس با نوشتن این کلمه ترکی به شکل جاجیم، جاجم و.... سعی در ریشه شناسی فارسی آن به شکل "جای جمع" و .... کرده اند که بی پایه و نادرست اند.

گئییم Geyim ویا گیییم Giyim: به معنی پوشاک انسان است. این کلمه و مصدر آن گئیمک Geymək در زبان و لهجه های معاصر ترکی دارای این فرمهاست: گیییم Giyim (ترکیه، آزربایجان)، گییم Giim (گاگاووز)، گئییم Geyim (آزربایجانی، ترکمن)، کئییم Keyim (ترکی ترکیه، آزربایجانی)، کیییم Kiyim (قاراچای، کومیق، ازبک، اویغور، قیرقیز)، کیئم Kiem (تاتاری)، کییم Kiim (قزاقی)، کئس Kes (آلتائی جنوب)، کیس -Kis (خاکاسی)، کئت -Ket (تووینی، یاکوتی).

قالی چیچی Çiçi و پودهای کیچیم Kiçim: در قالیبافی ترکی دو نام دیگر وجود دارند که ارتباط احتمالی نام آنها با جیجیم به اندازه کافی تدقیق نشده است. این نامها عبارتند از قالی چیچی Çi Çi (Chi Chi) از قوبای آزربایجان شمالی، و پودهای اضافی کیلیم که کیچیم Kiçim نامیده می شوند. در ترکیه پودهای اضافی در بافت کیلیم را کیچیم Kiçim مینامند. ادعا شده است که این نام مرکب از کیچی Kiçi+ –ایم im (ضمیر ملکی اول شخص مفرد به معنی مال من) و به معنی کوچک من است (کیچیم به معنی کوچک من نیست، کوچک من به زبان ترکی میبایست به صورت کیچیییم Kiçiyim باشد). گمان می رود که این نام با فرم اولیه نام جیجیم بی ارتباط نباشد. همچنین نوعی از قالیهای آزربایجانی قوبا، چیچی Çiçi نام دارند که در آنها حاشیه ها که با نوارهایی مرکب از نقش و نگارهای هندسی گوناگون مزین می شوند نسبت به زمینه اصلی اهمیت بیشتری کسب می کنند. عده ای منشا نام قالی چیچی را که دارای سه نوع خیرداگول Xırdagül، آلچاگو Alçagül و قوللو Qollu میباشد به قوم چچن در شمال داغستان روسیه و عده ای دیگر به روستاهای

چیچی Çiçi و سیرت چیچی Sırt Çiçi در ناحیه قوبا که این قالیها در آنها تولید می شوند اسناد داده اند. (همچنین در قالیبافی موتیفی به نام "چی Tchi"، وجود دارد که سمبل نامیرائی و عمر طولانی است).

کییز Kiyiz

دو کلمه دیگر ترکی همریشه با کلمه جیجیم عبارتند از کییز Kiyiz (کووز Küvüz) و کز Kəz– کیز Kīz- خز Xəz.

فرم کییز: در دیوان لغات ترک از همه زیراندازهایی که بر زمین گسترانده می شوند مانند قالی، کیلیم، کئچه، دؤشه ک (تشک)، و ... با نام عمومی کیویز Kiviz – کووز Küvüz یاد شده است. کووز Küvüz ویا کیویز Kiwiz – کییز Kiyiz، از ریشه کیدیز Kidiz میباشد و به معنی زیراندازهای بافته شده از پشم مانند تشک و یایقی میباشد. کییز مرکب از بن مصدری کیی. Kiy +–ز z- حاصل شده است (مانند کپه ز Kəpəz، پالاز Palaz، ....). این کلمه به شکل کیدیز Kidiz (ترکی اویغوری قدیم)، کییز Kiyiz (ترکی میانه، قاراخانی، قیرقیزی، بالکاری، ترکی ترکیه، قزاقی، نوقای، کومیق، قاراقالپاق)، کئییز Keyiz (ترکیه، تاتاری)، کیقیز Kigiz (تاتاری، ازبکی، اویغوری)، کیغیز Kiğiz (چاغاتای)، کییقیز Kiygiz (قاراقالپاق)، کییس Kiyis (آلتائی)، کیس Kīs (آلتائی، شور، تئلئوت، خاکاس)، کیز Kīz (تاتاری قازان، ترکمنی)، کیدیس Kidis (تووین، تووا، توفالار) وجود دارد. فرم کییز در زبان مونقولی واموازه ای ترکی است. همچنین در بعضی از نقاط آزربایجان واحد طولی به نام کویز Kəviz محتملا ملهم از اندازه گیری با طول کلیمها وجود دارد.

در باره کئچه، کؤچه و کچل: واژه اوغوزی معادل کیذیز Kiđiz (کییز Kiyiz)، کئچه Keçə است. فرمهای گوناگون این کلمه که امروز به معنی نمد و کلیم نمدین (بی پشم، فرش بی خواب) بکار می رود در زبان و لهجه های ترکی چنین است: کئچه Keçe (ترکی ترکیه، آزربایجانی)، کییز Kiiz (قزاقی)، کییز Kiyiz (قیرقیزی، قاراچای، کومیق)، کیگیز Kigiz (اؤزبکی، اویغوری)، کییئز Kiez (تاتاری)، کیدیس Kidis (تووینی)، کییس Kiis (خاکاسی)، کئچچه Keççe (چوواشی). این کلمه در بعضی از نقاط آزربایجان به شکل چئچه Çeçə تلفظ میشود. شاعر برجسته ترک کریمی مراغه ای می گوید: قالچا، قالی گئتدی، گبه گئتدی، چئچه گئتدی × بیلمه م بو دلیکدن بو قده ر مال نئجه گئتدی. (Qalça, Qalı getdi, Gəbə getdi, Çeçə getdi - Bilməm bu dəlikdən bu qədər mal necə getdi)

کوچه سفید یا خاکستری رنگ به منظور پوشش و عرق‌گیر اسب، زین و پوشاندن دیوارهای چادرها و مصارف دیگر مورد استفاده قرار می گیرند. کوچه های تیره رنگ را که گاهی دارای نقشه های زینتی هستند برای مفروش کردن کف چادرها بکار می برند. کلمه کئچه ک Keçək به معنی موهای زیر بال و دم اردک از همین ریشه است. کئچه از زبان ترکی به بسیاری از زبانهای اروپائی مانند مجاری (Kecse) و صربی (Keče) وارد شده

است. در میان ترکمنان نمدهائی با نام "کوچه" وجود دارند که محتملا با کئچه ترکی در ارتباطند. در برخی منابع ادعا میشود کلمه کئچه ل Keçəl ترکی به معنی بی مو و تاس (کلمه تاس نیز ترکی است) که به شکل کچل وارد زبان فارسی شده، مشتق از ریشه مذکور کئچه Keçə + –ل l- (پسوند) است. کلمه کاجا Kaca در زبان سانسکریت به معنی مو با کئچه ترکی بی ارتباط است.

فرم خز: کلمه کیز–کز–خز در فارسی، واموازه ای ترکی و در گذشته به معنی پارچه چینی ابریشم دار بکار می رفته است.

وئرنی Verni

ورنی نوعی زیرانداز بین فرش و گلیم، زیلوئی حاشیه دار و ... است که با تار و پود پشمی، تار پنبه یی و پود پشمی ویا تار و پود ابریشمی که نوع مرغوب و صادراتی آن است بافته میشود. زادگاه ورنی آزربایجان شمالی (قاراباغ، باکی) است. ورنی بافی بیش از یکصد سال پیش از این توسط ایلات منطقه آرازباری (ارسباران) و موغان چؤلو (دشت مغان) به آزربایجان جنوبی انتقال یافته است. در ایران ورنی منحصرا در مملکت آزربایجان بافته شده و شاخصترین صنعت دستی ایلات ترکی شاهسئوه ن در آرازباری (ارسباران)، قاراجاداغ، خییوو (مشگین شهر)، اهر و ... میباشد. در برخی مناطق آزربایجان ورنی را که سابقا سیله Sileh نامیده می شد سوماک یا سوماخ می نامند. ورنی معمولا دارای طرحی متشکل از چهارگوشه هائی است که در ردیفهای افقی جای گرفته اند. خصوصیت اصلی ورنی که نام خود را نیز از آن گرفته این است که اغلب در هرکدام از این چهارگوشه ها نقشهائی به شکل S لاتینی بزرگ که داخل آن با نقشهائی به شکل Z ویا S لاتینی کوچک رنگارنگ پرشده جای میگیرند. متخصصین معتقدند که این نقشهای S لاتینی در واقع موتیف اژدها بوده و مربوط به دوره ماقبل تاریخند که در طول زمان به صورت نقشهای تجریدی لاتینی S تقلیل پیدا کرده اند. ورنیها بسته به وجود نقوش حیوانی دیگر از جمله پرندگان دم دراز در آرواره اژدهاها که عمدتا دارای دو گوش و یک دم اند به دو نوع تقسیم می شوند.

در میان ترکان پیش از اسلام اژدها نشان خاقان (امپراتور) و سمبل فراوانی، برکت، نیرو و قدرت، کائنات و طبیعت بود. اژدها در میان ترکان هون که دستجاتی از آنها در مسیر خود به اروپا بارها از قفقاز و آزربایجان عبور کرده و یا در آن ساکن شده اند، توتمی مقدس شمرده می شد. این نشان و سمبل در سیستم تقویم ترکی دوازده حیوانی نیز بکار رفته و سال پنجم این تقویم باستانی ترک به نام اژدها وئر Ver ویا وئرئنی Vereni (به چینی Luy) نامیده شده است. (اکنون سال پنجم تقویم ترکی دوازده گانه حیوانی "کلته Kəltə" به معنی سوسمار نام دارد). تصویر اژدها در صنایع ظریفه ترکی پیش از اسلام و نیز پس از آن بویژه در هنر مینیاتور از سوی هنرمندان ترک به طرز گسترده ای بکار برده شده است. در ورنیهای ایلات ترک آزربایجان نیز تصویر اژدها سمبل شادی، خیر و برکت است، چنانچه ایلات ترک ترکمه Tərəkəmə (قاراپاپاق Qarapapaq–بوزچالی Bozçalı) در آزربایجان که هنوز بخشی از باورها و سنن دوره شامانی خود را محافظه کرده اند، اعتقاد دارند که تصویر اژدها در ورنی، خیر و برکت و سلامتی را به خانه می آورد.

نام ورنی از کلمه ترکی باستانی ورنی Vereni به معنی اژدها گرفته شده است. این نام امروز در لهجه های محلی زبان ترکی به اشکال ورنه Vərnə، ورنی Vərni، وئرنی Verni، ورنه خ Vərnəx، وئرنیک Vernik و ... و منابع اروپائی به شکل Verné, Verneh, Verni تلفظ میشود. ریشه کلمه ورنی Verni، کلمه ترکی بولغاری وئرنئی Vereni به معنی اژدها و مار بزرگ، کوره و ... است. (ترکان بولغار از ترکان باستان اند که در سالهای ۴۸۰ میلادی، در استپهای حوالی رود دانوب و دریای آزوف (شمال دریای سیاه) و نیز دانوب سفلی و قفقاز سکونت داشته و بر بخشی از اروپای شرقی حکومت کرده اند، نام کشور بلغارستان یادگار آنهاست). در زبان پروتورک سومری نیز کلمه ای مشابه به شکل اورنو Urnu و به معنی اژدها موجود است. فرم اولیه این کلمه در ترکی باستان به شکل ائویره ن Evirən مشتق از ائبیره ن Ebirən - Ebüren و به معنی اژدها، مار بزرگ، چرخ فلک، کائنات و عالم است (Ebüren---> Ewüren---> Eviren). در اینجا ما شاهد حذف حرف اول E ویا جایگزینی دو حرف E و V (مئتاتئزیس) می باشیم (Evren---> Veren). (پدیده جایگزینی حروف بویژه اگر یکی از آنها حرف "ر R" و یا "ل L" باشد حادثه ای بسیار رایج در لهجه های ترکی است مانند تلفظ چؤلمه ک Çölmək به چؤمله ک Çömlək، یالنیز Yalnız به یانلیز Yanlız، کؤرپو Körpü، یارپاق Yarpaq، تورپاق Torpaq، آروات Arvat، سیرفا Sırfa، توربا Torba و .... به جای کؤپرو Köprü، یاپراق Yapraq، توپراق Topraq، اوراغات Urağat، سوفرا Sofra، توبرا Tobra و ....). معادل کلمه ائوره ن به معنی اژدها در زبان و لهجه های ترکی چنین است: وئر Ver و وئرئنی Vereni (ترکی بلغاری قدیم)، وئرئم Verem (چوواشی قدیم)، ائوره ن Evren (ترکی عثمانی)، ائورئم Evrem (گاگاووزی). ("ن –N" آخر کلمات ترکی در بسیاری از موارد در ترکی چوواشی و نیز زبان مجاری به "م –M" تبدیل میشود مانند کلمات اوزون Uzun، سان San، قارین Qarın و قالین Qalın ترکی عمومی که در چوواشی به ترتیب به وارام Vârâm، سوم Sum، خیرام Xıram و خولیم Xulım تبدیل شده اند). فرمهای این کلمه در دیگر زبانهای آلتائی چنین است: در زبانهای تونگوسی به معنی مار و مار بزرگ، ایرئ İre (ائوئنکی)، وئرئن Weren (اولچا)، وئ We (اودیغئ)؛ در زبانهای ژاپنی به معنی مار و کرم، ووروتی Woroti (ژاپنی قدیم و مدرن)، اوروچی Oroçi (توکیو، کاگوشیما). کلمه اوروئنی Őrvény در زبان مجاری به معنی گرداب از همین ریشه است. برخی کلمه اورنگ در زبان فارسی را نیز مشتق از ائوره ن ترکی دانسته اند.

کلمه ائوره ن Evrən از ریشه مصدر ائویرمک Evirmək به معنی پیچاندن، چرخاندن، گردیدن، متطور و متکامل کردن مشتق شده است (مصدر ائومک Ewmek در ترکی باستان به معنی در اطراف چیزی دویدن است). کلمه ویرنیخماق Vırnıxmaq و یا وورنوخماق Vurnuxmaq به معنی پیچ و تاب خوردن، لولیدن و ... در برخی از لهجه های ترکی آزربایجان جنوبی بازمانده این مصدر باستانی ترکی است. فرمهای گوناگون این مصدر در زبان و لهجه های ترکی چنین اند: ائوورمک Ewürmək (ترکی قدیم)، ابیر. Əbir (آلتائی)، آوور. -Avõr (چوواشی)، ائویر. -Evir (عثمانی)، اویر. -Əvir (اویغوری)، ائگئره. -Egere (مونقولی کلاسیک)، اورؤل. -Ôröl (مجاری). کلمات ائوره نسه ل Evrənsəl (جهانی)، ائوریم Evrim (تکامل)، ائوره Evrə (فاز، صفحه، مرحله تکاملی)، ائوره ن بیلیم Evrənbilim (کوسمولوژی) در زبان ترکی نیز از مشتقات همین ریشه

اند. (در ترکی معاصر معادل اژدها کلمات بوکه Bükə و سازان Sazan میباشند. فرمهای قدیمی کلمه دوم، سازقان Sazqan (قیپچاقی)، سازاغان Sazağan (عثمانی)، ساخاقان Saxaqan (کومان)، سارقان Sarqan و شاراقان Şaraqan (چوواشی باستان) است. کلمه مجاری سارکانی Sárkány به معنی اژدها از چوواشی باستان اخذ شده است).

زیلی Zili

سیلی ویا زیلی در نواحی مختلف ترکنشین از ترکیه، آزربایجان و ایران گرفته تا آسیای میانه بافته میشود. مهمترین مراکز بافت زیلو در آزربایجان شمالی منطقه شوشا و در ایران، آزربایجان (تهران و ساوه) و برخی مناطق ترک نشین فارسستان مانند قیشلاق (کاشان) است. در بعضی از منابع قدیمی به کلیم دراز سیلی Sili گفته شده است. این زیرانداز در نواحی مختلف ترکیه (مانیسا، ایزمیر، چاناق قالا، قونیا، نییده، آق سارای، قایسئری، توقات، آماسیا، یوزقات، سیواس) و.... به نامهای سیلی Sili، زیلی Zili، زیلو Zilu، زیلانی Zilani و همچنین چالما Çalma و چلمه Çəlmə شناخته میشود. قزاقها به نوعی از زیلی، تئرمه آلاشا Terme Alaşa می گویند. در گذشه در آزربایجان شمالی (قفقاز جنوبی) سیله Sileh برای نامیدن آنچه امروز ورنی نامیده میشود بکار می رفت. فرم سیلئ Sileh در برخی لهجه های ترکی تلفظی متاثر از زبان فارسی است. در زبان ترکی (لهجه اورمیه) کلمه ای به شکل سلؤویر Səlövir و به معنی خورجینی برای حمل خاکستر وجود دارد که محتملا مرکب از سیلی Sili+اه یه ر Əyər است (اه یه ر به معنی زین).

سیلی Sili ویا زیلی Zili کلمه ای با منشاء ترکی است. در ریشه شناسی این کلمه ترکی ریشه های سیلیک Silik، سیلا Sıla، سیری Sırı، چییل Çiyil و زیل Zil مطرح شده اند:

کلمه سیلی Sili–سیلیک Silik: در زبان ترکی قدیم کلمه ای به شکل سیلیو Sılıv و سیلیق Siliq (معادل سیلی Sili در ترکی معاصر و سیلو Silu در زبان مونقولی) به معنی روبیدن با پا، روبیده شده، چیزی که دارای نقش و نگار مشخص و مهم نیست؛ دست نخورده، پاکیزه، تمیز؛ دارای ظاهر خوش؛ و نرم وجود دارد. فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین اند: سیلی Sili (ترکی ترکیه، تووا، توفالار)، سیل -Sil (ترکی قدیم ترکی میانه، ترکی ترکیه، آزربایجان، گاگاووز، ترکمنی، خلج، چوواش)، سیلیگ Silig (ترکی قدیم، قاراخانی)، سیلیک Silik (ترکی قدیم)، سیلا -Sıla (ترکی میانه، تاتاری، قیرقیزی، قازاق، نوقای، بالکار، کومیق، قاراقالپاق، اویغوری)، سیله -Silə (ترکی میانه، ازبکی)، هیلا -Hıla (باشقیری). فرم سیلو Silu در زبان مونقولی به معنی ساده و صاف، شیله -Şile در زبان قالموقی و شیلون Şilun در زبان ائوئنکی همه واموآژه های ترکی اند. تبدیل حرف "س S" به "ز Z" در کلمه سیلی–سیلو به لحاظ قواعد زبان ترکی قانونمند است، مانند تبدیل سککیز اون Səkkiz On به سکسه ن Səksən، دوققوز اون Doqquz On به دوخسان Doxsan

و سولوک Sülük و سیگیل Sigil ترکی قدیم به ترتیب به زالو Zalu و زگیل Ziyil (این دو کلمه اخیر ترکی وارد زبان فارسی نیز شده اند).

سوللو Süllô، سیلا Sıla: در زبان مجاری کلمه ای به شکل سولو Süllô و به معنی دوختن به شکل اریب وجود دارد. ریشه شناسان مجاری این کلمه را دارای منشا ترکی و محرف واژه شیللیغ Şilliğ چوواشی باستان شمرده اند. معادل این کلمه در چوواشی معاصر شولا Şola، در قاراقالپاقی سیلا Sıla و در باشقیری هیلا Hıla به معنی پارچه پنبه ای با برجسته دوزی است.

مصدر سیر Sır، سیری -Sırı: در زبان ترکی مصدری به شکل سیر+ماق -Sır و یا سیری+ماق -Sırı به معانی دوختن تنگاتنگ، پشت سرهم چیدن، لحاف پشمی، لباس کار و ... وجود دارد. فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین اند: سیری -Sırı (قاراخانی، ترکی میانه، ترکی ترکیه، ترکی آزربایجان، قزاقی، نوقای، کومیق، قاراقالپاق، اویغوری، خاکاسی، تووا، توفالار)، سیرا -Sıra (ترکمنی)، سیر -Sır (تاتاری، آلتائی). بنابراین نگرش کلمه سیلی Sili اسمی مستقیما گرفته شده از بن مصدری سیری Sırı و یا مرکب از بن مصدری سیر. Sır به علاوه پسوند اسم ساز از فعل –ی i- می باشد. (مانند کلمه سری Səri مرکب از بن مصدری سر. Sər به علاوه پسوند –ی i- به معنی آنچه بر آن چیزی می گسترانند، گنجه و یا طاقچه). تبدیل "ر R" به "ل L" مانند آنچه در سیری Sırı ---> سیلی Sili مشاهده می شود، در زبان ترکی پدیده ای قانونمند است مانند تبدیل جئیران Ceyran به جئیلان Ceylan، گوره شمک Gürəşmək به گوله شمک Güləşmək ، اورکمک Ürkmək به هولکمک Hülkmək و تبدیل بن "پار Par" ترکی باستان به "پال Pal" در برخی از کلمات ترکی میانه و مدرن مانند پالاس Palas، پالتار Paltar، پالان Palan،..... . کلمه سیریدق Sirideg و یا سیرداق Sırdaq در زبان مونقولی به معنی پوشش لحاف مانند زین واموازه ای ترکی بوده و از بن مصدری سیری. Sırı به علاوه پسوند آرخائیک –داق -daq ساخته شده است. کلمه سیریم Sırım به معنی بند و تسمه ای ساخته شده از چرم لطیف، سیغریم Sığrım به معنی شلاق (تسمه و شلاق نیز هر دو کلمه ای ترکی اند. نگاه کنید به مبحث تسمه)، سیرلیق Sırlıq (منقوش)، سیریتماق Sırıtmaq، سیریشماق Sırışmaq، سیرما Sırma (رشته، رشته طلائی) و سیرت Sırt (مو، موی زبر) نیز از همین مصدرند. کلمه سیریم با حفظ معنی و به شکل Szirony وارد زبان مجاری شده است.

چیییل Çiyil: برخی بین نام عمومی زیلی و نوعی کیلیم خاص که چیییل نامیده میشود ارتباط برقرار کرده اند. چیییل که در ترکیه چییی Çiği ویا چیییل Çiğil تلفظ میشود نام نوعی کیلیم ویژه است که به لحاظ تکنیک بافت و ظاهر از دیگر کلیمها بسیار متفاوت است. در چیییل زمینه به نوارهای پهن و باریک متناوب منقسم و نقشها بر این نوارها چیده شده و در میان نوارهای پهن و باریک نوارهائی نازک به رنگ قرمز و سفید به اسم آلامینجیق Alamıncıq– آلابونجوک Alaboncuk جای داده می شوند. ادعا شده است که نام این کیلیم از اسم طائفه ترکی باستانی چیییل (چیگیل، چگل) گرفته شده است. چگلها یکی از اقوام تورک باستان اند که به زیبائی شهره اند. چگلها نقشی مرکزی در تاسیس امپراتوری تورکی قاراخانی داشته اند (یکی از معانی کلمه چیگیل

رسیده و بالغ است). در ایران و در دیگر مناطق ترک نشین محل بافت زیلی، امروز نیز مراکز جمعیتی بسیاری با نام طائفه ترک چگل وجود دارد. مشابه این نامگذاری بر اساس قومی، در نوع دیگری از کیلیم ترکی به نام "آوار کیلیمی Avar Kilimi" که در ترکیه مرکزی (سیواس) بافته می شود دیده شده است. (آوار و یا آپار نام یکی از اقوام باستانی ترک است که بین سالهای ۵۵۸ تا ۸۰۵ به مدت دو قرن و نیم بر اقوام ژرمن و اسلاو اروپای میانه حکم رانده اند.) تبدیل صدای "چ Ç"–"ج C"به "س S"–"ز Z" (چیییل به سیلی) در زبان تورکی مانند تحول "بنزه مک Bənzəmək" به "بنجه مک Bəncəmək"، سیریش Siriş به چیریش Çiriş در بعضی لهجه های تورکی آزربایجان، "جول Col" قاراچای به "زول Zol در تورکی بالکار (به معنی راه)، تبدیل "اجل Əcəl" عربی به "ازل Əzəl" در تورکی قازان، تبدیل ساچ Saç و ساچاق Saçaq ترکی به چاچ Çaç و چاچاق Çaçaq در قیرقیزی، تئلئوت و اویروت، تبدیل مصدر ترکی جارلا Carla به زارلا Zarla در مونقولی مشاهده شده است.

زیل– Zil: برخی منابع که زیلی را منحصر به ترکیه دانسته اند این نام را به سبب کاربرد نقشهای ناقوس در این کیلیمها، گرفته شده از کلمه "زیل Zil" ترکی شمرده اند. زیل در ترکی آناتولی به معنی زنگ کوچک ویا ناقوس است. ریشه یابی دیگری در ایران کلمه زیلی را با کمک مصدر زیلله مک Zilləmək ترکی به معنی چشم دوختن، نگاه تیز به جائی و به شکل زیل Zil+–ی i- (پسوند اسم ساز از فعل) تقطیع نموده که از جهات ساختاری و معنائی بسیار سست و آشکارا نادرست است.

منشا بین النهرینی–اورالی: عده ای ریشه کلمه سیلی–زیلی را از بین النهرین و حتی زبانهای اورالیک دانسته اند. در زبان سومری دو کلمه به شکل سال Sal به معنی گستراندن، نازک و عریض و زیل Zil به معنی نوازش کردن، در زبان باستانی هورری کلمه ای به شکل سئهئلی Seheli به معنی تمیز و در زبان فنلاندی از زبانهای اورالیک دو کلمه به شکل سیلئ Sileä به معنی نرم و سیلکا Silkka به معنی خالص و پاکیزه وجود دارند. برخی صاحبنظران کلمات زیل Zil سومری و سیلئ Sileä فنلاندی را با مصدر سورتمک -Sürt ترکی مرتبط شمرده اند.

ساچیم Saçım

نوعی از جیجیم که در قدیم ساچاقلی کیلیم Saçaqlı Kilim نامیده می شد. ساچیم بسیار لطیف تر و ظریف تر از جاجیم و از پشم بهاری گوسفندان که لطیف ترین و درخشنده ترین پشم است بافته می شود. پس از بافت آن را به ۴ قسمت مساوی تقسیم می کنند و سپس کنار هم می دوزند. ساچیم ها دارای دو نوع نقش دار و ساده اند. بر نوع ساده آنها راه راه های افقی و بر نوع نقش دار مربع های رنگارنگ در متن همراه با مربعی بزرگ تر در مرکز دیده می شود. این مربع ها نمادی از ماه و ستارگان و مانند نقشهای ورنی یادگار کوسمولوژی باستان ترکان است. ساچیم از بن مصدری ساچ. Saç+–یم im- حاصل شده است. ساچ Saç به معنی گیسو، زلف، رشته مو، و ساچماق Saçmaq به معنی افشان و پخش کردن است. از همین ریشه است ساچاق Saçaq به معنی دسته مو

و شعاع نور، ساچاقلی Saçaqlı به معنی مزلف و طره دار، ساچیق Saçıq و ساچما Saçma (گلوله های ریزی که هنگام آتش کردن پخش میشوند، به زبان فارسی به شکل ساچمه وارد شده است)، سیچراماق Sıçramaq (فرم قدیم آن ساچراماق Saçramaq است، به معنی از جا جهیدن، به یکباره پریدن، پرتاب شدن).

کیلیم ساچیم Saçım امروز در ایران به شکل ساچین Saçın نیز نامیده می شود. این نامگزاری از دو جهت قابل توجه است. یکی آنکه قالبی –یم دار مانند کیلیم Kilim، جیجیم Cicim، سیجیم Sicim، سیریم Sırım، قالیم Qalım، گیییم Giyim و قوشام Quşam است. دیگری آنکه کاربرد دو نام ساچیم Saçım و ساچین Saçın، ایضاحگر وجود دو فرم قالین Qalın و قالیم Qalım برای نامیدن قالی در ترکی قدیم است. در واقع در زبان ترکی نمونه های دیگری از این فرمهای دوگانه وجود دارد، مانند دویون Düyün و دویوم Düyüm که هر دو از مصدر دویمک Düymək (فرم قدیمی آن دوگمک Dügmək) به معنی گره زدن (از همین ریشه است دویمه Düymə به معنی دگمه که به زبان فارسی نیز وارد شده است) و بوغوم Boğum و بوغون Boğun به معنی مفصل از مصدر بوغماق (نگاه کنید به مبحث بوخچا، همچنین قالیم–قالین) با اضافه شدن پسوندهای –یم im- و –ین in- حاصل شده اند..

Geçmə گئچمه

گئچمه Geçmə بافته ای ترکیبی از قالی و کیلیم و گئچمه بافی هنری مرکب از قالیبافی و کیلیم بافی است. گئچمه بافی محصول، ابداع و منحصر به عشایر ترک ساکن در یاسوج، استان کهگیلویه و بویر احمد در مملکت لرستان است. این شهر در کنار رود آبشار دامنه ی قلعه ی دنا قرار دارد و محل یایلاق (ییلاق) طوائف ترک (از قاشقایها دره شوری، فارسی مدان، ....) می باشد. (نام بومی شهر یاسوج، یاسیج Yasıc می باشد که کلمه ای ترکی به معنی مسطح است، اصل آن یاسوق Yasuq میباشد. برای تبدیل ق Q به ج C نگاه کنید به مبحث چول). به هنگام بافت گئچمه بعد از چله کشی در حاشیه و نقش آن از بافت قالی پیروی می شود، بافت زمین نیز به صورت کیلیم است. طرحهای زمینه کیلیم بافی آن به صورت گلهای قالیچه ای برجسته بافته میشود. در بافت گئچمه از پود استفاده نمی شود بلکه از خامه ای که در بافت کیلیم استفاده می شود بهره می گیرند. از گئچمه برای تهیه رویه پشتی ها، به عنوان زیرانداز و تزیین چادر استفاده می شود. این هنر کم نظیر که با دست زنان ترک یاسوجی متبلور می شود از پنجاه سال قبل تاکنون منسوخ شده بود اما اخیرا مجددا احیا شده است.

گئچمه کلمه ای ترکی به معنی گذر و منتقل شده – انتقالی است. انتخاب این نام برای این بافته به سبب انتقال از بافت قالی در حاشیه به بافت کیلیم در زمینه بوده است. کلمه گئچمه مرکب از بن مصدری گئچ. Geç به معنی گذشتن و گذر کردن به علاوه پسوند اسم ساز –ما ma- است. این قالب و پسوند در ساخت نام محصولاتی مانند سیرما Sırma (رشته، رشته طلائی)، چالما Çalma (دستار، به مبحث چالما مراجعه کنید)، تیرمه Tirmə (نوعی پارچه، از مصدر درمک Dərmək، به صورت ترمه وارد زبان فارسی شده است) نیز بکار رفته است. این کلمه به شکل گچمه وارد زبان فارسی گردیده است.

Parça پارچا

"پار" Par ویا "بر" Bər یادگار ترکی باستان و به معنی پارچه روپوش، رونداز، پیراهن، پارچه کتان است. "پار–بر" یکی از کلمات ریشه ای مشترک زبانهای آلتائیک میباشد و فرم اولیه آلتائی آن به صورت باری Bâri تثبیت شده است. فرمهای گوناگون این کلمه در زبانهای آلتائیک عبارتند از: در زبانهای مونقولی به معنی پارچه، باری Bari (مونقولی نوشتاری)، بارا Bara (خالخا)، باران Baran (بوریات، کالموک)، در زبانهای تونگوسی به معنی پوشیدن، باراچیقو Baracigo، بارولی -Baroli (نانائی)، بارقاچی -Bargaci (اولچا)، باقدوخی -Bagduxi (اوروک)، در زبانهای کره ای به معنی پرده، پار Par (کره ای میانه)، پال Pal (کره ای مدرن). احتمالا بخش اول کلمه بارچین Barçın (بار Bar+–چین çin-؟) در ترکی باستان به معنی پارچه ابریشمی با بار–بر ترکی به معنی پارچه پیوند دارد. رابطه این ریشه آلتائیک با کلمات پارو Paru در ترکی چاغاتای به معنی کرک، بور Bôr در زبان مجاری به معنی پوست و پر Pər در خانتی شرقی به معنی جدار و غشا، هر دو از زبانهای اورالیک دانسته نیست. عده ای ریشه کلمه ترکی پار–بئر را با کلمه بوشو Buşu از بین النهرین (و نیز عبری) مرتبط دانسته اند. همچنین در زبان باستانی آکادی کلمه ای به شکل پار–ورو Par-uru به معنی ساخته شده از چرم و در زبان مصری باستان کلمه ای به شکل پر Per و به معنی پوست وجود دارند. رابطه این کلمات با پالای سومری و یا پار Par–بر Bər ترکی–آلتائی به معنی پارچه دانسته نیست.

کلمه پار–بر در سیر تاریخی خود به پارچا Parça (پار+چا) و احتمالا پرده Pərdə؟؛ به فرم بئز Bez در اثر پدیده روتاسیسم؛ و به چندین کلمه مرتبط و همریشه دیگر مانند پالاس Palas، پالتار Paltar و پالان Palan، پس از تبدیل شدن به پال منتج شده است.

فرم پارچا: پارچا کلمه ای مرکب از بن ترکی باستان پار Par به معنی پارچه و پسوند تصغیری ترکی –چا ça- (مانند تایچا Tayça، بوخچا Boxça، خالچا Xalça و ...) است. این کلمه بدین معنی وارد زبان روسی (به معنی زربافت و دیبا) و فارسی شده و بنابراین وامواژه ای ترکی ماخوذ از ریشه پار Par بعلاوه پسوند تصغیری ترکی –چا ça میباشد. (همانگونه که ذیلا در مبحث تکه–پارچه اشاره میشود، پارچه به این معنا غیر از کلمه پارچه به معنی تکه و خرده و ... است)

فرم بئز Bez در زبان ترکی: در زبان ترکی بئز Bez به معنی پارچه ویا نوعی پارچه زبر است. فرم آلتائی بر Bər–پار Par (قبل از تقسیم این زبانها به مغولی و ترکی و تونگوزی ...) در ترکی عمومی به بئز Bez تبدیل شده است. پدیده تبدیل "ر R" اولیه آلتائی به "ز Z" در زبانهای متاخر و از جمله ترکی قدیم و میانه روتاسیسم نامیده میشود. مانند ایراق-Iraq ---> اوزاق-Uzaq، گؤرمک-Görmək ---> گؤز-Göz، تورپاق-Torpaq ---> توز-Toz، تور-Tor ---> توزاق-Tuzaq، یورماق-Yormaq --->

یوزماق-Yozmaq، کرتیک-Kərtik ---> گز-Gəz، کله ر- Kələr ---> کله ز- Kələz، ترک Tərk - ---> تیز- Tiz..... و این در حالیست که ترکی چوواشی "ر R"های اولیه آلتائی را همچنان حفظ نموده است مانند خاران Xaran، خور Xur، ساککار Sakkar و پیر Pir چوواشی در مقابل قازان Qazan، قاز Qaz، سککیز Səkkiz و بئز Bez ترکی عمومی. پدیده روتاسیسم میتواند برای تعیین عمر کلمات ویا تاریخ انشقاق لهجه ها و زبانهای آلتائی از جمله ترکی بکار رود. بر این اساس فرم پار–بر در زبان ترکی اقلا از عمری دو هزار ساله برخوردار و شکل بئز فرمی جدید (مربوط به دو هزار سال اخیر) است. (برخی منابع کلمه بئز ترکی را ریشه گرفته از ویسسو Visso یونانی دانسته اند)

فرمهای گوناگون بئز در زبان و لهجه های ترکی چنین است: بئز Bez (ترکی ترکیه، آزربایجانی، گاگاووزی، ترکمنی، قاراچای، کومیق، تاتاری)، بؤز Böz (ترکی میانه، قبچاقی قدیم، قازاق، قیرقیز، نوقای، قاراقالپاق)، مئز Mez (ازبک، اویغور)، مؤز Möz (قاراچای، بالکار)، پؤس Pös (آلتائی جنوبی، تئلئوت)، بؤس Bös (تووین)، بوز Büz (تاتاری قازان)، پیر Pir (چوواشی). معادل همریشه این کلمه در زبان مونقولی بؤس Bös است.

در باره پارچه به معنی خرده: در زبان ترکی ترکیباتی به شکل تیکه–پارچا Tikə-Parça (معادل آن در زبان فارسی: تکه–پاره)، پارام–پارچا Param-Parça (مانند قالب خیریم–خیردا Xırım-Xırda) به معنی خرده شیر وجود دارد. در ریشه شناسی بخش دوم این اصطلاح یعنی پارچه و ریشه آن پاره به معنی تکه، خرده، قطعه ... توافق عمومی وجود نداشته عده ای آنرا ترکی–اورال آلتائیک و عده ای ایرانی - هند و اروپائی شمرده اند. در زبانهای اورال آلتائیک کلمات بسیاری مشتق از هر دو فرم اولیه پر–پار و فرم متاخر پل–پال به معنی پاره و قطعه و ... وجود دارند. از جمله پرچه Perçe - ذره (چوواشی)، بیر Bir - تکه پارچه کردن (زبان سومری)، پره Päre – خرده، سنگ پاره (فنلاندی)، پر Pär - تکه، قطعه کوچک (خانتی)، پیر Pyr، پیری Pyry - خرده (اودمورت)، پوار Poår - تکه، پارچه (مانسی)، پیریق Pyrig, Pyryg - خرده (کومی)، پارک Parək - تکه چوب (خانتی)، پوره Porəh - تکه چوب (خانتی جنوبی)، پئل Pel – بخش (کومی)، پئلئم Pel'em - تکه و خرده چوب (کومی)، پیل Pil - تقسیم کردن، تکه پاره کردن (اودومورت)، پر Pər - تکه، قطعه (کومی)، فال Fal - قطعه، تکه (فینواوگوریک)، پالا Pala - تکه، قطعه، (فنلاندی)، پول Pul – تکه (خانتی، خانتی جنوبی)، بواولا Buola - تکه کوچک (لاپلاندی)، پوول Puul - قطعه، تکه (مانسی)، پل Pel - بخش کردن، تکه پارچه کردن (کومی)، پیل-Pil - بریدن و خرد کردن (اودمورت)، و کلماتی مانند پارالاماق، پارالانماق، پارالاندیرماق، پارالاتماق،... احتمالا پارانقی Paranqı در ترکی آزربایجان به معنی ترکش. عده ای از صاحبنظران مصدر بؤلمک Bölmək ترکی به معنی تقسیم کردن را نیز از ریشه پیل Pil–پئل Pel اورالیک دانسته اند.

در باره تکه: ریشه پارچه به معنی قطعه و خرده و... هر چه باشد، ریشه بخش اول این اصطلاح یعنی تیکه Tikə ترکی است. تیکه کلمه ای ترکی به معنی قطعه، پاره، پارچه، لقمه، هر چیز کم مقدار، قاچ و .... بوده و به

شکل تکّه وارد زبان فارسی نیز شده است. فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی به شرح زیراند: تیکو Tikü، تیککو Tikkü (قاراخانی)، تیکه Tike (ترکی میانه، ترکیه، ترکمنی، قزاقی، قیرقیزی، خلجی)، تیکه Tikə (ترکی آزربایجانی)، تیگه Tigə (ترکی جغتائی، به معنی پولکهائی که زنان به منظور زینت بر صورت خود می چسبانند). کلمه تیکه از کلمات مشترک و اولیه زبانهای آلتائیک است. فرمهای گوناگون این کلمه در این زبانها چنین است: در زبانهای تونگوسی به معنی پاره کردن، تئکه -Teke (ائوئنکی)، تیکیک Tıkık (ائوئن)، در زبانهای کره ای به معنی پارچه کردن حیوانات، تاهی -Tahi (کره ای میانه)، در زبانهای ژاپنی با فرم اولیه تینکیر Tinkir به معنی تکه پارچه کردن، چیگیر -Çigir (توکیو، کیوتو، کاگوشیما). از همین ریشه است کلمات تیکیم Tikim (تکه، لقمه)، و تیکه له مک Tikələmək (لقمه کردن).

پالتو Palto، پالتار Paltar

در باره کلمه پالتو: امروز در زبان ترکی کلمه ای روسی به شکل پالتو وجود دارد که اصل آن پالئتوت Paletot فرانسوی است. این کلمه به واسطه زبان ترکی از زبان روسی وارد زبان فارسی نیز شده است. عده ای در کوششی برای ریشه شناسی ترکی پالتو، آن را به شکل پالتۆو = پال (پوسته) + –تۆو (پسوند) = پوستین تقطیع نموده اند ویا آنرا با کلمه پارتو باستانی ترکی به معنی نوعی بالاپوش ربط داده اند که هر دو ریشه یابی نادرست اند. ارتباط این کلمه ترکی–روسی–فرانسوی با کلمه پاتلئت Patlet که در بعضی از لهجه های ترکی آزربایجان به معنی ریخت و سروپا بکار می رود دانسته نیست. در بعضی از لهجه های ترکی در آزربایجان (مانند لهجه های استان مرکزی) کلمه پالتو، در تاثیر کلمه پالتار ترکی به شکل پالتاو Paltav تلفظ می شود.

در باره پالتار: آنچه در زبان ترکی معاصر بازمانده کلمه پالتار–پارتو ترکی باستان است، نه کلمه پالتو، بلکه کلمه پالتار Paltar به معنی لباس است. این کلمه در دیوان لغات ترک کاشغری به شکل برتو Bərtü– پارتو Partu و به معنی خرقه، بالاپوش، آرخالیق و لباسی دراز که روی بقیهٔ لباسها می پوشند آمده است. کاشغری همچنین در اثر خود دو مصدر به شکل برتله نمک Bərtlənmək و برتوله نمک Bərtülənmək به معنی خرقه پوشیدن ویا دارای خرقه شدن را ذکر کرده است. در باره تحول پارتو ترکی باستان به پالتار ترکی معاصر دو نظریه مطرح میشود:

بنا به نظر اول کلمه پالتار محرف برتو Bərtü– پارتو Partu از مشتقات بن ترکی بر Bər–پار Par به معنی پارچه در ترکی باستان است که در آن حرف "ر R" به حرف "ل L" تبدیل شده است. (برای چگونگی این تبدیل به مبحث پالاز مراجعه کنید). در اینصورت چگونگی اضافه شدن حرف ر R به آخر کلمه محتاج روشنگری است. نظریه دوم بر اساس فرم خاصی از تلفظ کلمه پالتار در بعضی از لهجه های زبان ترکی معاصر به شکل پارتال Partal و پرتل Pertel در ترکی جغتائی بنیان گزارده شده است. بنا به این نظر پارتال مرکب از کلمه پارتو Partu ترکی باستان به علاوه پسوند انتساب –ال al- است که بعدها در اثر جایگزینی متقابل حروف ر R

و ل L از پارتال Partal به پالتار Paltar تحول پیدا کرده است (Partu+al ---> Partal ---> Paltar). مشابه این جایگزینی را می توان در تبدیل کلمه آلتائی قالتار Qaltar به معنی عقاب به قارتال Qartal در زبان ترکی مشاهده نمود. کلمه پارتو در برخی از لهجه های معاصر ترکی به شکل پیرتی Pırtı و به معنی لباس (در آدانا–قادیرلی)، پارچه زائد (نئوشئهیر)، لوازم البسه (به ی پازاری)، کهنه پارچه (آزربایجان، خیرتی–پیرتی Xırtı-Pırtı) و در ترکی چوواشی معاصر به شکل پیر Pir محافظه شده است.

پالاز Palaz

در آزربایجان همه کیلیمها و یا بافته هائی که با تکنیک دوز توخوما یایقی Düz Toxuma Yayqı بافته می شوند با نام عمومی پالاز Palaz–پالاس Palas نامیده میشوند (و در عوض در برخی از نقاط پالاس را، آلاچا Alaça می خوانند). در این دسته علاوه بر خود پالاز، انواع سیلی (زیلی)، جیجیم (جاجیم)، شدده، ورنی (ورنه خ) و سوماق (سوماک) نیز قرار دارند. در ازبکستان به یایقی های بافته شده با تکنیک زیلی و جیجیم، پالاز گفته میشود. پالاز مانند بسیاری دیگر از زیراندازهای نازک (کیلیم، جیجیم ....) و مشتقاتشان در گذشته به عنوان پوشش انسان نیز بکار رفته است، چنانچه در مثلی ترکی گفته میشود: پالازا بورون، ائلینه ن سورون Palaza bürün, elinən sürün!

کلمه پالاز– پالاس (پلاس) منشا ترکی دارد. در این باره چند نظریه موجود است:

۱– نظریه "پالا Pala" سومری: طبق این نظریه، پالاس–پالاز نشات گرفته از زبانهای پروتوتورک قفقاز– آسیای صغیر– بین النهرین است. در متون زبان پروتوتورک سومری از پوشاکی مخصوص ملکه ها بنام پالا Pala سخن گفته میشود که ملکه اینانا و دیگر فرمانروایان–خدایان آنرا می پوشیده اند. در زبان مجاری مدرن کلمه ای به شکل پالاست Palast و به معنی خرقه و روپوش و در لهجه به ی پازاری زبان ترکی در ترکیه نیز کلمه ای به شکل پالا Pala و به معنی تکه پارچه وجود دارد.

۲– نظریه "پال Pal" ترکی: در زبان ترکی چند کلمه احتمالا همریشه با پالاز–پالاس که همگی دارای عنصر پال–پار بوده و در رابطه با پوشش انسانها و حیوانات میباشند وجود دارند. این کلمات عبارتند از پارچا Parça، پالتار Paltar، احتمالا پرده Pərdə، پالان Palan، پالدم و یا پاردم (مرکب از پال و یا پار ترکی و دم فارسی به معنی تسمه ای که از زیر دم حیوان گذشته و زین را بر بدن او ثابت می بندد است)....... در ریشه یابی این کلمات عده ای –بدون ارائه دلائل و شواهد کافی– قائل به وجود بنی اولیه به شکل پال (پوست، پوسته) در زبان ترکی و ثانویه بودن فرم پار (در نمونه پارچه و پرده) شده اند.

۳- نظریه "بر Bər–پار Par" ترکی: مقبولترین نظریات در منشا کلمه ترکی پالاس–پالاز و کلمات مشابه مذکور، ریشه یابی آنها بر اساس بن اولیه بئر–پار در ترکی باستان و دیگر زبانهای آلتائیک و ثانویه بودن فرم پال در کلمات پالاس، پالان، پالتار و ... است. طبق این نظریه پالاز Palaz میباید به شکل اولیه پاراز Paraz مرکب از بن "پار Par"+ پسوند "–ز z-، –س s-" تقطیع شود.

الف: پار Par ویا بر Bər در زبان ترکی ریشه ای بسیار قدیمی و شناخته شده و به معنی پارچه است. کلمه پارچه در زبان فارسی، خود واژه ای دخیل و ماخوذ از همین ریشه ترکی میباشد (نگاه کنید به مبحث پارچه).

ب– در زبان ترکی بن پار Par در برخی از کلمات مانند پالاس، پالتار، پالان (رواندار زین)، ..... تبدیل به پال Pal شده است. این پدیده در همخوانی کامل با تبدیل پار Par کره ای میانه به پال Pal در زبان کره ای مدرن دارد. تبدیل "ر R" به "ل L" در کلمات ترکی قانونمند و رایج است، مانند تبدیل جئیران Ceyran به جئیلان Ceylan، گؤره شمک Gürəşmək به گوله شمک Güləşmək، اورکمک Ürkmək به هولکمک Hülkmək و ..... امروز در برخی از لهجه های ترکی (به ی پازاری Bəy Pazarı) کلمه ای به شکل پالا Pala و به معنی تکه پارچه وجود دارد.

ج– پسوند اسم ساز "–ز z-" در زبان ترکی برای افاده شباهت و رابطه بکار میرود. این پسوند علاوه بر پالاز، در کلماتی مانند کپه ز Kəpəz (کپه+–ز) به معنی پنبه، کییِیز Kiyiz (مراجعه کنید به مبحث کییِیز)، آیاز Ayaz (در اصل به معنی مانند ماه)، توپوز Topuz (توپ+–ز) به معنی گرد و مدور و سر چماق نیز دیده میشود (توپوز به شکل دبوس وارد زبان عربی نیز شده است. کلمه توپ Top به هرسه معنی توپ پارچه، توپ بازی و توپ توپخانه، کلمه ای ترکی با سه ریشه شناسی متفاوت میباشد که در هر سه معنی عینا، مانند کلمه دیگر ترکی چماق Çomaq به زبان فارسی نیز وارد شده است).

سوماق Sumaq

سوماق (Soumak, Soumack, Sumac) نوعی کلیم است که ادعا میشود نام خود را از شهر شاماخی Şamaxı (Shemaka) پایتخت خانات ترکی شیروان در آزربایجان شمالی گرفته است. اما وجود این نام در میان دیگر ملل ترک از چوواشیا و قزاقستان و ترکمنستان تا ترکیه و گاگاووز یئری نشان از منشاء ترکی دیگری برای آن دارد. سوماق را قزاقها سوماخا Sumaha و در ترکیه سوماک Sumak می نامند. در خود آزربایجان شمالی نیز این نوع کلیم سوماخی Sumaxı و .... و نه شاماخی نامیده میشود.

ریشه این نام از کلمه سومک Sümək ترکی (سومه ک Sömək، سومه ن Sümən، سومه ن Sömən، سویه م Süyəm)، به معنی پشم ویا ابریشم تمیز، حلاجی و شستشو شده و آماده برای رستن است.

سویمک Süymək ویا سوومک Süvmək (فرم اولیه آن سیبمک Sibmək ویا سوبمک Sübmək) به معنی چرخاندن و ریسیدن رشته های نخ، بیرون آوردن رشته ها ویا صرفا نخ و رشته پشمی ویا ابریشمی است. ریشه ترکی سوو-سوب... با کلمه عربی صوف به معنی پشم پیوندی ندارد. در نمونه سوماق، فرم مصدری به عنوان اسم بکار رفته است. این نوع کاربرد نادر در زبان ترکی در نمونه های زیر نیز دیده می شود: ایلمک İlmək (گره و یا ریشه در قالیبافی، از مصدر ایلمک İlmək به معنی گره و پیچ زدن. از همین ریشه است ایلدیک İldik به معنی پشت پا انداختن)، یوماق Yumaq (فرم قدیمی آن یومقاق Yumqaq، رشته های پشم و نخ و غیره که به شکل توپ و مدور در آورده شده اند. از مصدر یوماق Yumaq به معنی به شکل توپ در آوردن. از همین ریشه است یومرو Yumru، یومروق Yumruq، یومورتا Yumurta، یووارلاق Yuvarlaq و....)، توخماق Toxmaq (از مصدر توقوماق Toqumaq به معنی زدن، کوبیدن. مصدر توققوشماق Toqquşmaq نیز از همین ریشه است. به شکل تخماق به زبان فارسی وارد شده است)، چاخماق Çaxmaq (به شکل چخماق وارد زبان فارسی شده است)، یئمک Yemək (غذا) و ..... همچنین در زبان ترکی کلمه ای به شکل سومک Sömək و به معنی جوانه، هسته، چاق، گرد و قلمبه وجود دارد.

سوماق در مناطق مختلف ترک با تلفظ ویا نامهای گوناگون شناخته میشود، از جمله در میان ترکان ایران و آزربایجان جنوبی به شکل سوماک Sumak، سوماخ Sumax، سوماق Sumaq و سومخ Sümәx، در ترکیه به شکل سوماک Sumak، سومک Sümek و سویوم Süyüm و همچنین قایما Qayma (آقسارای)، اوتورقون توخوما Oturqun Toxuma (کامال پاشا، ایزمیر)، در چوواشیا به شکل سئوئم Sevem، در گاگاووز یئری (مولداوی) به شکل سومک Sümek، در ترکمنستان به شکل سومک Sümek و سویوم Süyüm. گفته شده است در منطقه آرازباری (ارسباران) آزربایجان جنوبی، ورنی را نیز سوماک-سوماخ می نامند .

خورجون Xurcun

خورجون (Kharjin, Khordjin, Khurdzhin, Hurzhin, Horjeen, Khorjin, Korjin, Churdjun, Khorjun) کلمه ای ترکی به معنی زین حیوانات بارکش است. فرمهای گوناگون این کلمه چنین اند: کورتون Kürtün (در ترکی میانه- ابوحیان، قبچاق، جغتائی، ترکیه)، کورچه ن Kürçen (تاتاری)، قورجین Qorcın (قاراقالپاقی)، خورجون Xurcun (آزربایجان)، خوْرجون Xorcun (ترکمنی). تبدیل ت T- د D به ج C-چ Ç در ترکی قدیم دیده شده است، مانند تبدیل نام تموچین Təmuçin به دمیردن Dəmirdən در ترکی به معنی آهنین. به از ریشه قیری Qırı به معنی پارچه پوستی، کنار و حاشیه. تبدیل حرف ق Q به خ X در کلمات ترکی ادبی (مانند قادین Qadın به خاتین Xatın، قالی Qalı به خالی Xalı)، در بسیاری از لهجه های ترکی (بویژه در هجای آخر کلمه مانند یوق Yoq به یوخ Yox، آیاق Ayaq به آیاخ Ayax) و همچنین در معادل یاکوتی، چوواشی و مونقولی بسیاری از کلمات ترکی عمومی

مشاهده شده است. معادلهای بن قیری در زبان و لهجه های ترکی چنین است: قیرا Qıra (ترکمنی)، قیراق Qıraq (آزربایجانی)، کیراک Kırak (ترکیه)، قیییر Qıyır (قاراچای، کومیق)، کیر Kır (تاتاری)، قیر Qır (قزاقی)، قیررا Qirra (ازبکی، اویغوری)، کیری Kırı (قرقیز)، خیرا Xıra (توووینی)، خیری Xırı (خاکاسی)، خئرری Xerri (چوواشی)، قیریچی Qırıçı (یاکوت). فرم این کلمه آلتائی در زبان مونقولی نوشتاری کیرا Kira به معنی حاشیه کمان زین، و در زبان مونقولی خالخا، خار Xar و در زبان ژاپنی کورا Kura است. عده ای خورجون Xurcun را فرم مونقولی کورتون Kürtün تورکی دانسته اند. (تبدیل ک–ق و ت–د های کلمات ترکی به خ و ج–چ قاعده ای عمومی است).

در زبان و لهجه های ترکی کلمات چندی به لحاظ مورفولوژیک مشابه با فرم جدید خورجون و قدیمی کورتون وجود دارند مانند قارچین Qarçın (در میان ترکمنان، به معانی دستار، خورجین یکطرفه و .....) و ببه رتون Bəbərtün در ترکی چاغاتای به معنی اسباب کرک کاری شده. ریشه شناسی کلمه خورجون آلتائی– تورکی بر اساس کلمه "خرج" عربی ویا با استفاده از مصدر "هؤرمک ترکی هؤر. (هؤرمک Hörmək = بافتن) + –جین cin- (پسوند) نادرست است.

خورجون سابقا به توربای‌های دوطرفه ای که روی الاغ و اسب انداخته میشد اطلاق می گردید اما بعدها کیسه های روی دوچرخه و موتور را نیز شامل شد. در ترکیه اکثرا برای نامیدن خورجون که جدار بیرونی آن به گونه فرش بافته میشود از نام هیبه Heybe استفاده میشود، در حالیکه در آزربایجان هئیبه Heybə صرفا برای نامیدن خورجونهای کوچک استعمال می گردد. ترکمنها نوع بزرگ خورجون را جووال Cuval و نوع کوچکش را توربا Torba می خوانند. از کلمات بکار برده شده برای خورجین در ترکی باستان آرچی Arçı و در ترکی قبچاقی آرتماق Artmaq است.

کلمه خورجون وارد زبان بسیاری از ملل همسایه مانند ارمنی و ... شده است. تلفظ فارسی این کلمه ترکی، خورجین ویا خرجین است. در زبانهای عربی، فارسی، ارمنی و ... خورجین را به عنوان فرم جمع تلقی کرده و از آن فرم مفردی به شکل خورج ساخته اند (در ترکی قدیم کلمه ای به شکل قورچ Qurç و یا خورچ Xurç به معنی هر چیز تو پر وجود دارد). در زبان لری به خورجون هورژین و به خورج، هورژ گفته میشود. هورژ و یا خورج کیسه ای دوطرفه و کوچکتر از خورجین است. در این زبان خورج (هورژ) کیسه ای دوطرفه مخصوص زنان است که دو روش بافت ساده بافت و قالیباف در آن بکار رفته است. در میان لرهای بختیاری بافته ای به اسم خورج ترک نیز وجود دارد که مردان ایل پول و اشیائی مانند وسایل اصلاح صورت را در آن گذارده قفل و کلید می کنند.

دؤشه ک Döşək

تشک ویا دؤشه ک که در زبان فارسی به شکل تشک، توشک، دشک ادا میشود کلمه ای ترکی است. ریشه این کلمه مصدر دؤشه مک Döşəmək به معنی پوشانیدن، تفریش، مفروش نمودن یک محل و مکان از طریق گستراندن، پهن کردن و چیدن چیزی مانند زیرانداز، تخته، سنگ، مبلمان و ... بر روی آن است. فرمهای این مصدر در زبان و لهجه های ترکی بدین شرح است: دؤشه مک -Döşe (ترکی آذربایجانی، ترکیه، گاگاووز)، دؤشه مک -Düşe (ترکمنی)، تؤشکمک -Tüşk (تاتار، باشقیر)، تؤشؤمک -Töşö (قیرقیز)، تؤسؤمک -Tösö (قزاقی)، تؤسه مک -Töse (نوقای، قاراقالپاق)، تؤزه مک -Töze (خاکاسی)، تؤؤمک -Tööe- Töö̈ö (آلتای، شور)، دؤؤمک -Dööe (توِوا، توفالار) و تؤهه نمک -Töhen (توبیال) است. نام نوعی از فرش بنام دؤشه مه آلتی Döşəmə Altı در ترکیه و نیز کلمات دؤشه لی Döşəli (مفروش شده، دایالی– دؤشه لی Dayalı Döşəli به معنی منزل کرایه ای از قبل مبلمان شده)، دؤشه مه Döşəmə (زمینه مفروش، داش دؤشه مه Daş Döşəmə به معنی سنگفرش)، دؤشه م Döşəm (تاسیسات)، دؤشه کلیک Döşəklik و ... از همین ریشه می باشند.

فرمهای مختلف اسم دؤشه ک ویا تشک (دؤشه. Döşə+ –ک k-) که معادل کلمه مفروشات عربی است در زبان و لهجه های ترکی چنین است: تؤشه ک Töşek (ترکی قدیم، قاراخانی، ترکی میانه، بالکار، کومیق)، دؤشه ک Döşek (ترکیه، آزربایجان، گاگاووز)، دوشه ک Düşek (ترکمنی)، تؤسه ک Tösek (ساری اویغور نوقای، قاراقالپاق)، توشه ک Tüşek (تاتاری، اویغوری، باشقیری)، تؤشؤک Töşök (قیرقیزی)، توشاک Toşak (اؤزبکی)، چوشه ک Çüşək (اویغوری)، تؤزه ک Tözek (خاکاسی)، تؤؤؤکTööek -Tüöek- Tööök– (آلتای، شور، چوواش)، دؤؤؤک Dööek (توِوا، توفالار)، تؤهه ک Tö'hek (توفا).

بوْخچا Boxça

بوخچا (Bokhcha, Bokche) کلمه ای ترکی به معنی پارچه ای مربع ویا مستطیل شکل برای بستن لباس و جامه، دستاری که چیزی در آن گذاشته و گره زنند است. از مصدر بوغماق Boğmaq–بوقماق Boqmaq به معنی پیچیدن، جمع کردن و بستن در بخچه، با طناب بستن، خفه کردن و ..... این مصدر از ریشه های مشترک زبانهای آلتائی است و به شکل مادر بوغو -Boğo در زبانهای مونقولی و پوغا -Poga در زبانهای تونگوسی وجود دارد. معادل آن در زبان و لهجه های ترکی چنین است: بوغ -Boğ (ترکی باستان، قاراخانی، ترکی میانه، ترکی ترکیه، آزربایجان، ترکمنی، ازبکی، اویغوری)، بو -Bo (ترکیه)، بو Bu (گاگاووزی، تاتاری، قیرقیز، قازاق، آلتائی)، بوغا -Boğa (ترکیه)، پوغ -Poğ (ساری اویغور، خاکاسی)، بوو Buw (بالکار، کومیق، قاراقالپاق)، بیو (باشقیری)، پو-Po، -Pu (آلتائی)، پیو Pıv (چوواشی)، بووی -Buoy (یاکوت، دولقان). از همین ریشه است بوغماق Boğmaq (دگمه)، بوغلاماق Boğlamaq (بغچه کردن)، بوغلانماق Boğlanmaq (بغچه شدن)،

بوغتاق Boğtaq (نوعی کلاه زنانه مزین به سنگهای قیمتی و پر طاوس-نگاه کنید به مبحث قونداق) و احتمالا کلمه بوغما Boğma (نوعی زینت زنانه، بغمه در زبان فارسی).

کلمه بوخچا خود مرکب از بوغ. Boğ+-چا ça- (پسوند تصغیر ترکی)، مانند ترکیبات ترکی مشابه خالچا Xalça (قالیچه)، خونچا Xonça (خونچه)، پارچا Parça (پارچه)، تایچا Tayça (تایچه)، ... است. فرمهای گوناگون بوخچا در زبان و لهجه های ترکی چنین است: بوخچا Boxça (گاگاووزی، ترکی آزربایجانی)، بوهچا Bohça (ترکی ترکیه)، بوقچا Buqça (تاتاری، ترکمنی)، بوغ -Boğ (ازبکی، اویغوری، تووینی)، بوقماق Bogmak (ترکمنی)، بوو Buw (قاراچای، کومیق، قزاقی)، بو -Bu (قیرقیزی)، پوغ Poğ (آلتائی جنوبی، خاکاسی)، باآیی Baayıı (یاکوتی). این وامواژه ترکی در زبان مونقولی به شکل بوقچو Boqçu و در فارسی بقچه، بغچه تلفظ میشود.

یکی از معروفترین انواع بوخچا، ترمه نام دارد که از پشم لطیف با نقشهای گل لچک و ترنج بته جقه ای بافته میشود (ترمه Tərmə-تیرمه Tirmə، لچک-لچه ک Ləçək، بوته-بوداق Budaq و جقه-جیقا Cıqa همه کلماتی ترکی اند) و از آن برای پیچیدن جامه حمام ویا به عنوان زیرانداز تزئینی برای گذاشتن آیینه شمعدان در مراسم عقدکنان استفاده میگردد. از کلمات دیگر به معنی بغچه در ترکی، کلمات دره ک Dərək (ترگه ک ترکی قدیم)، یئنه ک Yenək (یئنگه ک) و یئته ک Yetək (یئتگه ک) می باشد.

یاستیق Yastıq

یاسدیق Yastıq و یا یاسدیق Yasdıq (در ترکیه یاستیک Yastık) که به فارسی پشتی نامیده می شوند قالیهایی با ابعاد بسیار کوچک (مثلا ۵۰× ۸۰ سانتیمتر) اند. در بیشتر مواقع یاستیقها عبارتند از چانتا Çanta (چنته) ویا تورباهائی Torba (توبره) که در ابتدا به منظور جا دادن وسایل و اشیا کوچ نشینان و تولید کنندگان قالی بافته میشوند اما از انجائیکه یکی از دو سطحشان از قالی کوچکی تشکیل یافته است، در موارد ضرور به عنوان متکا نیز مورد استفاده قرار میگیرند. فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین است: یاسسیق Yassıq (ترکمن)، یاستیق Yastıq (نوقای، تاتاری قازان، آلتائی)، داستیق Dastıq (قاراقالپاق)، جازدیق Cazdıq (قیرقیز)، جاستیق Castıq (قیرقیزی، تاتاری)، چاستیق Çastıq (شور)، یاستوق Yastuq (ترکی میانه، تارانچی)، سیتتیق Sıttıq (یاکوتی)، کلمه یاستیق Yastıq مرکب از بن مصدری یاستا. Yasta به علاوه پسوند –یق ıq- می باشد. مصدر یاستاماق Yastamaq (و نیز یاسقاماق Yasqamaq) به معنی پشت دادن، تکیه کردن و پشتی گزاردن است. از همین ریشه است مصدر یاستالماق Yastalmaq، یاستانماق Yastanmaq (امروز به شکل یاسلانماق Yaslanmaq ادا می شود).

امروز در زبان ترکی بویژه در مناطق شهری ترک نشین، یاستیق Yastıq به معنی بالش نیز بکار می رود. (عده ای با توجه به وجود کلماتی مانند بالین و بالش، هر دوی این کلمات را دارای منشا ترکی شمرده و بالش را برابر با بالینج Balınc ترکی گرفته اند. تبدیل نج nc به ش ş در لهجه های ترکی پدیده ای بسیار رایج است). گفته شده است اصل این کلمه به معنی بالش، یاتسیق Yatsıq است. کلمه یاتسیق Yatsıq به معنی بالش از بن مصدری یاتماق Yatmaq به معنی خوابیدن، به علاوه پسوند –سیق sıq- حاصل شده است، مانند کلمه توتسوق Tutsuq(وصیت، توت. Tut + –سوقsuq-)، باتسیق Batsıq (غروب، بات. Bat + –سوق sıq-)، دوغسوق Doğsuq (طلوع، دوغ. Doğ + –سوق suq-)، بوغسوق Boğsuq (غل و زنجیر، بوغ. Boğ+– سوق suq-). بنابر این شایسته است از بکار بردن دو کلمه یاستیق Yastıq به معنی پشتی و یاتسیق Yatsıq به معنی بالش به جای یکدیگر اجتناب نمود.

فرمه ش Fərməş

ماخوذ از کلمه عربی مفرش Mafrash. ترکان آزربایجان و دیگر نقاط این کلمه را مه رفه ش Mərfəş، مرفه چ Mərfəc ویا احتمالا در تاثیر و شبیه سازی با نام بافته دستی دیگری به اسم گرمه چ Gərməç به صورت فرمه ش Fərməş و فرمه چ Fərməç و ترکمنها به صورت مپره چ Məprəç تلفظ می کنند. گرمه چ (Germetch-Germetsh) بافته ای باریک و مستطیل شکل است که از ۲۵ سانتیمتری زمین در ورودی چادر آویزان میشود تا از داخل شدن گرد وغبار و حیوانات جلوگیری کند. گرمه چ از مصدر گرمک Gərmək به معنی از دو طرف محکم کشیدن، گستراندن، تنشدار کردن به علاوه پسوند اسم ساز "–مه چ məç-" میباشد (مانند بولاماچ Bulamaç، توتماج Tutmaç و ...). در ترکیه گرمه چ به معنی طناب لباس ویا کمرهای پارچه ای داخل چمدان است. از همین مصدر است گری Gəri، گر. Gər+–ی i- به معنی نوعی چووال بزرگ ویا پارچه های بزرگی که هنگام حمل کاه و علف در ماشینها بر روی آنها کشیده میشود. در بعضی نقاط آزربایجان (اردبیل) به بوخچاهای رختخواب، باغلاما Bağlama گفته می شود.

فرمه ش در میان ملل ترک برای نامیدن انواع متفاوتی از بافته ها بکار میرود. فرمه ش ترکی در میان ترکان قفقاز، آزربایجان و جنوب ایران بویژه در میان عشایر ترکان آزربایجانی شاهسئوه ن و قاشقای و همچنین گروههایی از قاراقالپاقها و ازبکها در آسیای میانه رختخواب پیچهای بزرگ سفری هستند. اینها که قالی گره دار و پرزدار نیستند، فرش‌هایی بافته شده به روش بافت سومکهای ترکی–آزربایجانی می باشند. فرمه شها هنگام کوچ عشایر به عنوان صندوقی برای جای دادن رختخوابها و در چادیرها و یورتها علاوه بر آن به عنوان یاسدیق (پشتی) بکار می روند. صاحبنظران بر این باورند فرمه ش آنگونه که در میان ترکان آزربایجانی شاهسئوه ن و قاشقای بکار برده میشود، میراث سنت شاخه قیپچاقی ترکان بوده و ملهم از بافته های مشابه قزاقی در آسیای میانه است. در حالیکه مپره چ ترکمنی نوعی توربای کوچک است که بر درها و زیر ائنسی ها Ensi آویخته میشود. (ائنسی Ensi, Eñsi ویا در بافته شده، روپوشی است که بر طرف داخلی در چادر آویخته میشود).

Çuğ چوغ

در زبان ترکی چندین کلمه چول، چووال، چولخا، جولخ، جلار و... وجود دارند که ریشه شناسی هر کدام و رابطه محتملشان در ابهام قرار دارد. به نظر می رسد ریشه و روابط بسیاری از این کلمات را می توان به کلمک ریشه چوغ–چوق ترکی و با دو محور جداگانه چوغ Çuğ––––› چوغال Çuğal––––› چووال Çuval و چوغ Çuğ ––––› چوغول Çuğul ––––› چوول Çuul ––––› چول Çul ایضاح کرد. رابطه چند کلمه دیگر مانند چوخا و احتمالا جوشن (جؤوشه ن Cövşən، چوغشه ن Çuğşən) به معنی نوعی کت و زره با چوغ محتاج به بررسی بیشتر است.

چوغ Çuğ– چوق Çoq: چوغ Çuğ، چوق Çoq در ترکی باستان در شکل مصدری به معنی در پارچه پیچیدن، بسته بندی کردن، پوشاندن، و ... در شکل اسمی به معنی پارچه و پوششی که با آن چیزها را بسته بندی کرده، پوشانیده ویا می پیچند است. این کلمه در دیوان لغات ترک به شکل چوغ و به معنی پارچه و بقچه ای که در میان آن اشیا گذارده می شود آمده و مصادر آن به شکل چوغماق Çoğmaq، چوغولماق Çoğulmaq، چوغلاماق Çoğlamaq، چوغلانماق Çoğlanmaq، چوغلاتماق Çoğlatmaq ذکر شده است. فرمهای گوناگون اسمی و مصدری چوغ–چوق که با استفاده از پسوند فعلساز از اسم "–لا la-" حاصل شده است، در زبان و لهجه های ترکی بدین شرح میباشد: چوغ Çuğ (ترکی باستان، قاراخانی، ترکی میانه، ترکی ترکیه)، چوغلا. Çuğla- (قاراخانی)، چولغا. Çolğa- (تاتاری)، چوغلا. Çulğa- (ترکی میانه، ازبکی، آزربایجانی، بالکاری، قارائیم، قیرقیزی)، سولغا. Sulğa- (خاکاسی، شور)، شول Şu1 (شور)، شولغا. Şulğa- (شور)، چیل Çi1 (اویرات، قیرقیز)، چیلا. Çila- (اویرات)، سی Si (یاکوت)، هیلا Hila- (دولقان)، سیلا. Sila- (یاکوت)، شوغلا. Şuğla- (توواء به معنی پوشاندن)، چوق Çuq (قیرقیزی، به معنی قنداق کردن)، شولقاو Şulqaw (قزاقی)، سولغا. Sulğa (باشقیری)، شولغان. Şulğan (قاراقالپاق)، شووماق Şuwmaq (قزاقی، نوقای، قاراقالپاق).

امروزه در زبان ترکی کلمه باستانی چوغ به صورت مستقل فراموش شده و صرفا تعدادی از صورتهای متطور آن در ترکیباتی مانند چولقاماق، چول، چووال و .... باقی مانده است.

مصادر چولقاماق و چولقالاماق: در زبان و لهجه های ترکی معاصر مصدری به شکل چولقاماق Çulqamaq (چولغاماق Çulğamaq) به معنی پیچیدن در پارچه و پوشانیدن چیزی وجود دارد. این مصدر با استفاده از بن چوغ ساخته شده و فرم اولیه آن چوغلاماق (چوغ+–لا Çoğ+la) بوده است. در اینجا ما شاهد تطور فرم چوغلا Çuğla به چولغا Çulğa و به عبارت دیگر تعویض مکان دو حرف بی صدای "غ Ğ" و "ل L" با یکدیگر هستیم. این پدیده که در زبان ترکی "اونسوز کؤچشمه سی Ünsüz Köçüşməsi" نامیده میشود از دیرباز در زبان ترکی مشاهده شده است. چنانچه کلمه چاغمور Çağmur ترکی باستان به

چامغور Çamğur در ترکی میانه و سپس به چامور Çamur در ترکی مدرن تبدیل شده است. به همین منوال مصدر چوغلاماق Çuğlamaq ترکی باستان به چولغاماق Çulğamaq ترکی میانه و Çulqamaq ترکی مدرن تبدیل گشته است (در ترکی چوواشی چئلغا– -Çelğa). از همین ریشه است کلمه چولقاو به معنی پاپیچ (کودئکس کومانیکوس)

چولخا Çulxa: از مصدر چولقاماق، اسمی نیز به شکل جولخا Culxa، چولخا Çulxa– چولقا Çulqa به معنی بافته شده از مو و نیز بافنده پارچه در دستگاه دستی حاصل شده است. عده ای عنوان نموده اند که کلمات جوله، جولا، جوْلا، جولاه، جولفا، جلفا،... که همگی به معنی بافنده و پارچه باف و دوک و جولاباف و ... اند، از همین ریشه ترکی مشتق شده اند.

جولخ، جولق: جولق Cuvəlləq معرب کلمه ترکی جولخ است. جولخ نوعی از بافته پشمینه است که از آن اکثرا خورجین و جوال می سازند و از اینرو گاها به معنی چول نیز بکار رفته است. این کلمه ترکی محتملا محرف یکی از فرمهای چوغلوق Çuğluq (چوغ Çuğ+–لوق luq-)، چوللوق Çulluq (چول Çul+–لوق luq-) و یا چوغلاق Çuğlaq (چوغ Çuğ+–لاق laq-) می باشد. در بسیاری از موارد این کلمه با کلمه ای دیگری به شکل جولق در هم آمیخته می شود. جولقی نام طریقتی از درویشان قلندری در قرون وسطی بود و جولقی Cəvləqi و یا جاولاقی Cavlaqı به درویشانی گفته میشد که سر و روی خود را چهار ضرب تراشیده و نیمه برهنه با لباس ساده ای از جوال سبز می گشته اند. تلفظ ترکی نام این گروه بوهمی جهان اسلام در آن دوره، جاولاق Cavlaq بوده است. این کلمه آشکارا محرف کلمه چیپلاق Çıplaq ترکی به معنی برهنه و بی مو است و با جولخ همریشه نیست. ریشه شناسی این کلمه که در متون فارسی به معنی درویش و گدای ژنده پوش نیز به کار رفته به صورت چهار ضرب نادرست است.

چوخا Çuxa: در زبان ترکی کلمه ای به شکل چوخا Çoxa, Çuxa، چوها Çuha, Çoha، چوفا Çufa، چوکنا Çukna، چوخویا Çuxuya (به فارسی چوخه، چوقا، چقه، چوگه، چغا) و به معنی زیر انداز یا پارچهٔ پشمی زبر که از آن برای دوخت انواع کت، شلوار، جلیقه و ... استفاده می‌کردند؛ بالاپوش نمدین چوپانها دوخته شده از پوست گوسفند و بدون دگمه، اکثرا از پارچه ای مقاوم به رنگ تیره و یا سیاه (در گذشته قرمز و قهوه ای)؛ پالتویی از پشم یا کرک که ریش سفیدها و کشاورزان ترک روی دوش اندازند؛ کرک، نوعی بارانی.... وجود دارد. در گذشته در میان ترکان چوخا یکی از بهترین لباسهای مردانه بوده است. در دولتهای ترکی قدیم مقامی به اسم چوخادار Çuxadar وجود داشت و به خادمی که چوخا می پوشید ویا در پشت پرده ای از چوخا منتظر خدمت بود اطلاق می شد. در دولت ترکی آزربایجانی قاجاری نیز پوششی رسمی برای خاندان سلطنتی به نام چوخا بارانی وجود داشت. رابطه کلمه چوخا با چوغ ترکی دانسته نیست (چوخا=؟ چوغ+قا). همچنین ادعا شده این کلمه احتمالا از کلمه ترکی قویقا Qoyqa – قویخا Qoyxa که در دیوان لغات ترک به معنی کرک، پوست و پوستین آمده

ریشه گرفته است. در زبان سانسکریت نیز کلمه ای به شکل چوکا Çuka به معنی پوشش پشمی وجود دارد. همچنین در زبان ترکی ترکیبی به شکل چول–چوخا Çul-Çuxa وجود دارد.

چول Çul

چول Çul ویا جول Cul (به فارسی چل، جل، جُلّ، چوْل، جوْل، جور، Jol) در گذشته بیشتر به معنی پالان، پوشش اسب، پوشاک چهارپایان و انسان، پارچه زبر بافته شده از موی بز و امروز در ترکیه، آزربایجان و مناطق ترک نشین ایران به معنی پارچه زبری که عموما از رشته های سفید و سیاه مو، پنبه و غیره بافته میشود است. چولها به عنوان زیراندازی برای خشک کردن گندم شسته شده و همچنین به عنوان کیلیم در اتاقهای روستائی و چادرهای ایلاتی بکار می روند. ایلات ترک شاهسئوه ن در آزربای جان جنوبی به خاطر گلیمهای جل که به طرز سوماک و با تصاویر اسب و آهو و پرنده می بافند شهرت دارند. مصدر چوللاماق Çullamaq به معنی پوشاندن در ترکی معاصر و کلمه چولتار Çultar و یا چولتاری Çultari به معنی پوششی کیلیم مانند که بر زین و یا پالان انداخته می شود نیز از همین ریشه اند.

ادعا شده است که جل کلمه ای اصلا عربی است. عده ای نیز با استفاده از پدیده بسیار نادر تبدیل حروف چ Ç و ق Q به یکدیگر در برخی کلمات ترکی (قایماق Qaymaq–جایماق Caymaq، چیغیر Çığır–قیغیرQığır، ساووق Savuq– ساووج Savuc (در نام دو شهر آزربایجانی ساوجبلاغ در استانهای تهران و آزربایجان غربی)، یاسوق Yasuq–یاسوج Yasuc)، سعی در ایجاد رابطه بین چول Çul و قیل Qıl ترکی نموده اند. اما بنظر می رسد که فرم اصلی آن یعنی چول Çul مخفف کلمه ترکی چوغول Çuğul باشد. چوغول که خود مرکب از چوغ Çuğ+–ل ul- است به معنی منسوب به چوغ، بافته شده از چوغ ویا چیزی که عملکرد چوغ را بجا می آورد میباشد. پسوند"–ل il-" پسوندی اسم و صفت ساز و بیانگر رابطه و شباهت بوده و بویژه در امر واژه سازی در ترکی باستان بسیار رایج و کارا بوده است، چنانچه کلمات قیزیل Qızıl، یاشیل Yaşıl، گؤنول Gönül در ترکی باستان توسط همین پسوند ساخته شده اند. بر این مبنا نخست کلمه چوغول Çuğul از ترکیب چوغ Çuğ با پسوند "–ل l-" حاصل شده و سپس با کاهش حرف "غ Ğ" به فرم نهائی خود چول Çul رسیده است. کاهش حرف "غ Ğ" ویا "ق Q" در میان، انتها و حتی آغاز کلمات ترکی باستان، یکی از بارزترین الگوهای مورفولوژیک در حرکت به ترکی میانه و مدرن است، مانند تبدیل قاغان Qağan، "چامغور Çamğur"، "تاغایی Tağayı" و "اولوغ Uluğ" در ترکی میانه به قاآن Qaan، "چامور Çamur"، "دایی Dayı" (عینا وارد زبان فارسی نیز شده است) و "اولو Ulu" در ترکی مدرن، با حذف حرف "غ".

امروز در زبان ترکی مشتقات متعددی از چول وجود دارند که نشان از خودی بودن ویا شدن این واژه دارند (چوللاپ Çullap، چولچو Çulçu، چوللاماق Çullamaq، چوللاندیرما Çullandırma، چوللاندیرماق

Çullandırmaq، چوللانیش Çullanış، چوللانما Çullanma، چوللانماق Çullanmaq، چوللوق Çulluq، چولسوز Çulsuz، چوللوقگیللر Çulluqgillər، ....)

چووال Çuval

چووال (Juval, Çuwal, Joval, Tschoval, Tchuval, Chuwal, Chuval) که معادل آن به فارسی برگستوان است در گذشته به معنی زره آهنین که در جنگ بر روی اسب می انداختند و نوعی از آن را جنگجویان و سربازان نیز می پوشیده اند بوده است. امروزه کیسه و توربای بزرگی که از چول ساخته شده باشد چووال نامیده میشود. چوال در میان ترکان روستائی و عشایری برای حمل و انبار کردن حبوبات و آرد و ... و در آسیای میانه اغلب برای حمل رختخواب بکار می رود. ترکمنان تکه نام چووال را برای کلیه توربا‌های انبان بکار می برند در حالیکه ترکمنان یوموت برای توربا‌های انبان از کلمات قارچین Qarçın و آرتماق Artmaq (از مصدر آرتماق Artmaq به معنی بار کردن، از همین ریشه است مصادر آرتینماق Artınmaq، آرتیلماق Artılmaq، آرتیشماق Artışmaq و... همه به معنی بار کردن و سوار شدن. این تعبیر که از طرف ترکان قاراچای بالکار نیز بکار برده میشود، در ترکی قبچاقی به معنی خورجین است) و برای بقیه توربا‌ها از واژه چووال استفاده می کنند. نوع خاصی از چووال بنام آلاچووال Alaçuval که به لحاظ رنگها و نقشهای آن بسیار غنی است در میان مهمترین اشیاء داخل در جهیزیه دختران ترک قرار دارد. از نامهای مردمی ترکی چووال، اوشاق Uşaq و دیمی Dimi است (معنی دیگر دیمی، شلوار زنانه است).

چووال Cuval (جووال Cuval، چوقال Çuqal، چوخار Çuxar، چوخار Çoxar، چوخال Çuxal) کلمه ای ترکی به معنی آنچه که منسوب به چوغ-چوق است میباشد. این کلمه تخفیف چوغال Çuğal مرکب از بن چوغ Çuğ+ پسوند ال al- میباشد. پسوند ال al- در زبان ترکی از نامها صفت ویا نامهای انتسابی می سازد مانند توپال Topal، چاتال Çatal (نوع ویژه ای از کیلیم در آزربایجان چاتال کیلیم Çatal Kilim نام دارد)، یانال Yanal .... تبدیل "غ Ğ" به "و V" در زبان ترکی قانونمند است، مانند قوغماق به قووماق Qovmaq، اوغماق به اووماق Ovmaq، اوغرو Oğru به اوورو Ovru، اوغماق Oğmaq به اووماق Ovmaq، قوغورما Qoğurma به قووورما Qovurma، چوغول Çuğul به چووول Çuvul، قوغوشما Qoğuşma به قووشما Qovuşma. معادل همریشه کلمه ترکی چووال Çuval در زبان مونقولی سومال Sumal است. احتمالا کلمه چوکال Çukal در ترکی جغتائی به معنی پوشش نیز محرف چوغال است.

در زبان ترکی کلمات متعدد مشتق از چوال وجود دارند که موید خودی بودن ویا خودی شدن این کلمه در این زبان است (چووالّلاماق Çuvallamaq، چووالّلاما Çuvallama، چووالچیلیق Çuvalçılıq، چووالچی Çuvalçı، چووالّلاتما Çuvallatma، چووالّلانما Çuvallanma، چووالّلانماق Çuvallanmaq، چووالسیز Çuvalsız، چووالّلی Çuvallı، چووالّلاتماق Çuvallatmaq)

Çalma چالما

به تلفظ فارسی شلمه و چلمه. در دوره پیش از اسلام به معنی کمند، امروزه به معنی سرپیچ، دستار رشته دار، عمامه که بر سر ببندند، باندانا، بافتن (مو، حصیر)، دسته و بسته کردن، پارچه یا دستاری را به بدن یا سر بستن، بستن با طناب، دور چیزی پیچیدن، بستن. در بعضی از لهجه های ترکی از کلمه چالما Çalma ویا چلمه Çəlmə برای نامیدن جیجیم استفاده میشود. این کلمه از مصدر چال. Çal ترکی به معنی بستن چیزی به دور بدن + –ما ma- (پسوند) حاصل شده است. این قالب در برخی محصولات پارچه بافی و صنایع دستی ترک نیز دیده می شود مانند ترمه Termə (اصلا درمه Dərmə)، سکمه Səkmə (سکمه دوزی) و یازما Yazma (به معنی پارچه ای که با دست نقش نگاری شده است، از مصدر یازماق Yazmaq به معنی گستراندن). اشکال اسمی و مصدری آن در زبان و لهجه های ترکی بدین شرح است: چال -Çal، چالما Çalma (ترکی میانه، ترکیه، آزربایجان، گاگاووز، تاتار، ترکمنی، قیرقیز، بالکار، ازبکی، کومیق، آلتای)، چالشیق Çalşık (ترکمنی)، چالقیچ Çalgıç (قیرقیزی)، شال Şal (قزاقی، قاراقالپاق)، شالما Şalma، شالوو Şaluw (نوقای)، چالمان Çalman (بالکار)، چالماش Çalmaş (اویغوری)، سالی -Salı، سالما Salma (باشقیر)، سالبا Salba (خاکاسی)، شالبا Şalba (توا)، شالیشقاق Şalışqaq (توفالار)، چالی Çalı (آلتای). از همین ریشه است چالیق Çalıq (چال. Çal+–یق ıq-) به معنی اشارپ در بعضی از لهجه های ترکی. سالما Salma در ترکی جغتائی نیز به معنی کمند است.

عده ای احتمال ریشه گرفتن این نام از مصادر ترکی چارماق Çarmaq ویا چلمک Çəlmək را مطرح کرده اند. مصدر آرخائیک چارماق Çarmaq که اکنون به شکل سارماق Sarmaq متحول شده است ریشه کلماتی مانند چاریق Çarıq است که به زبان فارسی به شکل چارق وارد شده اند. (کلمه ساریق Sarıq و سارقی Sarqı به معنی پارچه ای که دور چیزی پیچانده شود و یا پانسمان از فرم سارماق Sarmaq مشتق شده اند). از معانی مصدر چلمک Çəlmək در زبان ترکی، با پوششی پارچه مانند دور چیزی را پوشانیدن و دو سر آن پوشش را به هم گره زدن (مانند آنچه به هنگام بستن دستار بر سر انجام داده می شود)؛ مانع شدن، انداختن، از راه برگرداندن و ضد بودن و نقض کردن است. محتمل است چالما Çalma به معنی کمند از چلمه Çəlmə بدین معنی ریشه گرفته باشد. از همین ریشه است کلمات ترکی چلیشمک Çəlişmək (نقض کردن)، چلیشکی Çəlişki (تناقض)، چلیشیک Çəlişik و چلیشکیلی Çəlişkili (متناقض).

Tor تۆر

کلمه تور از یادگارهای ترکی باستان و از وامواژه های قدیمی ترکی در زبانهای ایرانی است. تور اصلا به معنی شبکه ای برای شکار پرندگان و ماهیها و بعدها در ترکی میانه به معنی شبکه مو میباشد. فرمهای قدیمی آن چنین

اند: تور Tor (ترکی باستان، خاقانی، ترکی میانه، ترکیه، آزربایجانی، ترکمنی، قزاق، قیرقیز، کومیق، قاراقالپاق، ازبکی، اویغوری، تارانچی)، تورور Toor (قیرقیز، اویغوری) و تور Tur (خلجی، باشقیری).

کلمه ترکی تور از کلمات پایه ای و مشترک زبانهای آلتائیک است. فرمهای گوناگون این کلمه در زبانهای آلتائیک بدین شرح است: در زبانهای مونقولی به معنی شبکه و قفس: تور Tour, Tor (مونقولی نوشتاری، مونقولی میانه، خالخا، بوریات، کاموک، اوردوس، شاری–یوغور، مونقور)، توغور Toğur (مونقولی کلاسیک)؛ در زبانهای تونگوسی به معنی به تله و دام افتادن، با فرم مادر تورکو -Turku، تورکو -Turku (ائوئنکی)، تویکی -Toyki (نگیدال)، توککوتابی Tukkutabi (سولون)، تویقو -Toyqo (نانای)، توچو -Tutu (اولچا، اوروک)، توککو -Tukku, -Tokko (اوروچ)؛ در زبانهای کره ای به معنی سبد، تاراچی Tarachi (کره ای میانه)، تاره کی Tarəki (کره ای مدرن)؛ در زبانهای ژاپنی به معنی ماهیگیری با میله، تور -Tur (ژاپنی قدیم)، تسوری Tsuri (توکیو، کیوتو، کاگوشیما). این کلمه در زبان مجاری به شکل تورTôr و به معنی دام است. در زبان سومری نیز کلمه ای به شکل دور Dur و به معنی بند، تسمه، نخ، حلقه و ... وجود دارد. بنا به نظر برخی از صاحبنظران کلمه تور همریشه با کلمه توزاق Tuzaq ترکی به معنی تله و دام است (پدیده روتاسیسم). رابطه کلمه رابطه تور ترکی با کلمات توربا Torba (توربه) و توروک Toruk ترکی (به معنی توبره) و نیز تورقو Torqu (تور Tor+–قو qu-) و یا تورکو Torku-Turku به معنی پارچه ای ابریشمی در ترکی قدیم با ریشه تور محتاج بررسی است.

کورک Kürk

کورک کلمه ای ترکی به معنی پوستین، پوست مودار، پوست برخی از حیوانات که از آن بالاپوش می سازند و به معنای اخص پوست بدن انسان است. تلفظ این کلمه در ترکی میانه و قبچاقی قدیم به شکل کورک Kürk و در چوواشی کئرئک Kerek است. فرمهای اولیه آن به شکل کورگه ک Kürgək و کیره که Kirəkə است. احتمالا کلمه ترکی کریک Kürik به معنی جلیقه یا کت بدون آستین پوستی و کورکه Kürkə به معنی نوعی نمد (جغتائی) نیز از همین ریشه می باشد. برخی از صاحبنظران بین کرک و کلمه قور Qur ترکی به معنی اولیه شکم (و بعدها کمر، کمربند) رابطه ای ریشه ای قائل شده اند (کلمات اوچقور Uçqur–ایچ قورİç Qur به معنی کمر داخلی، قورشاق Qurşaq به معنی شال دور کمر، کمربند، پارچه ای کمربند مانند از پشم که دور چادر بندند و قورشاماق Qurşamaq به معنی شال به کمر بستن نیز از همین ریشه اند). کلمه کورک با تلفظ کورکا Korka به زبان روسی، به اشکال Kjurk و Čùrak به ترتیب به زبانهای بلغاری و صربی و با تلفظ کرک Kork به زبان فارسی وارد و در این زبان دوم معنی آن از پوست به موی روئیده بر پوست تغییر پیدا کرده است. اکنون کرک به فارسی به معنی مو و پشم های نرمی که روی بدن گوسفند و بز و شتر روئیده و به هنگام شانه کردن بدن این حیوانات بین دندانه های شانه گیر می کنند است. قالیچه هایی که با این پشمهای نرم بافته

می شوند به قالیچه های کرکی معروفند. این پشم نرم را که گویا از بن مو بر می آید به ترکی تیفتیک Tiftik می خوانند. در زبان ترکی کلمه دیگری به معنی کرک و به شکل کبه ره Kəbərə وجود دارد.

کلمه کورک در زبان فارسی به صورت گرگ نیز تلفظ شده است. چنانچه تعبیرات گرگینه دوز و گرگینه پوش در کتابهای لغت و متون فارسی که به معنی پوستین دوز و پوستین پوش اند از همین ریشه اند. به نظر میرسد که در ضرب المثل فارسی گرگ باران دیده نیز، منظور از گرگ همان کورک ترکی به معنی پوستین است و نه حیوانی بنام گرگ. بعضی از محققین فارس، به دلیل عدم آشنائی با زبان ترکی و ریشه شناسی ترکی، به اشتباه کلمه کورک را با سه کلمه ترکی نامربوط دیگر پیوند داده اند. از اینها دو کلمه در متون فارسی به شکل یکسان کروک ثبت شده اند. نخستین این ها کؤروک Körük به معنی دم آهنگری ساخته شده از پوست است که از مصدر کؤروکله مک Körükləmək به معنی باد دادن و باد زدن میباشد. دیگری قورروق Qoruq به معنی کلاه و سقف یا سایه بانهای درشکه و خودرو که برای جلوگیری از آفتاب و باران در آنها تعبیه میشود است. این کلمه از مصدر قوروماق Qorumaq به معنی محافظت کردن، حمایت کردن و مراقبت کردن مشتق شده است. سومی نوعی مالیات و مقام دولتی به اسم گرگ یراق و در اصل گره ک یاراق Gərək Yaraq که در دوره امپراتوری ترکی آزربایجانی صفوی وجود داشته میباشد. گرگ Gərək در این تعبیر با کورک Kürk پیوندی نداشته به معنی تجهیزات ضروری ویا لجیستیک است.

آلاچوق Alaçuq، آلاچا Alaça

آلاچوق Alaçuq نوعی از چادر ترکی (خیمه ی تاتاری، ترکمنی ویا ترکی)، در متون فارسی آلاجو، آلاجق، آلاچق، آله چوق، آلاچیق، الچوق است. فرمهای مختلف این کلمه ترکیبی در زبان و لهجه های ترکی چنین اند: آلاچیق Alaçıq (آزربایجان)، آلاچیق Alaçıq (قاراچای، قومیق، تاتار، آلتائی جنوب به معنی تقسیمات داخلی چادر)، اولاچیق Olaçiq (ازبک، اویغور)، آلاشیک Alaşik (باشقیری)، آلاچیخ Alaçıx (خاکاسی)، لاشیک Laşık (قزاق، قیرقیز)، لوچیک Loçik (قاراقالپاق)، ایلاشیک İlaşik (قاراقالپاق)، آلاژی Alajı (توووینی)، آلاها Alaha (یاکوتی). در لهجه های محلی ایلات کوچنده ترک در ترکیه آلاچیق با نامهای زیر شناخته میشود: آلاچاق Alaçak، آلاچیک Alaçik، آلاجیک Alacik، آلاپچیک Alapçik، آلاییک Alayik، آلاچیغ Alaçığ، آلاچوک Alaçuk، آلاچیک Alaçık، آلاجیغ Alacığ. در دیوان لغات ترک این کلمه به شکل آلاچو Alaçu ثبت و مصدری به شکل آلاچولانماق Alaçulanmaq به معنی دارای آلاچوق شدن آورده شده است. این کلمه به زبانهای روسی، فارسی و دیگر زبانهای همسایه وارد شده است.

کلمه آلاچوق مرکب از دو بخش آلا Ala و چوغ Çuq میباشد. کلمه آلا در زبان ترکی به معنی رنگ روشن، بسیار رنگارنگ، قهوه ای روشن (در چشم) و ... است. عده ای چوق را محرف چیق Çiq ترکی، (چیغ Çiğ، چیی Çiy و یا چوغ Çuğ، چی Çi، شی Şi،....) به معنی حصیر یا نی، پرده ساخته شده از چوبهای باریک،

دیواری بلند ساخته شده از چوبک و نی، پاراوان، پرده حصیری.... دانسته اند. بر این اساس آلاچیغ به شکل سایبانی حصیری و پرده مانند، برپا شده بر روی چهار ستون با اطراف باز معنی شده است. بنابراین ترکیب آلاچوق به معنی چادری (سراپرده و سایبان دو ستونی) که از چوق و جامه آلا، یعنی رنگارنگ ویا به رنگ روشن (در مقابل قاراچادیر Qaraçadır) ساخته شده میباشد. از اینرو تقطیع این کلمه به شکل "آلین Alın =پیشانی+آچیق Açıq=باز" و یا آلا Ala + –جیق cıq- (پسوند تصغیری ترکی) و یا یکی شمردن آن با کلمه آلچاق Alçaq ترکی به معنی کوتاه و پست نادرست است.

«نی چی» یا «چیق» حصیری است از نی که از درون، دورادور بخش پایین چادر گذاشته شود تا چادر، از دید خارج، باران و سرما محفوظ بماند. در دیوان لغات ترک کلمه چیغ Çığ به شکل حصیری که عشایر کوچنده از آن پارچه چادرهای خویش را می بافند و پارچه حاصل از آن، همچنین واحد طولی ترکی که عشایر کوچنده ترک برای اندازه گرفتن پارچه از آن استفاده می کنند معنی شده است. در میان ترکان بولقار نیز واحد طولی به شکل آلاچیق و معادل ۵ چاکریم موجود بود. (از همین ریشه است چیغلاماق Çığlamaq و چیغلانماق Çığlanmaq به معنی اندازه گرفتن با واحد طول ترکی). کلمه شوو Şüv به معنی شاخک نازک و ترکه و نیز شووه ره ک Şüvərək به معنی نوجوان باریک اندام و بلند قد از همین ریشه مشتق شده اند. هنر چیغ بافی که از کنار هم قرار دادن ساقه های نی و بافتن آن توسط پشم های رنگی به وجود می‌آید نیز در ارتباط با چیغ به این معنی است. چيغ يا چيخ حصار پشم بافته ويا حصيري به پهناي تقريبي ۱۵ سانتي متر است که روي آن نقشهاي متفاوتي بوسيله نخ يا پشم هاي رنگي بافته مي شود و عشاير از آن براي حفاظت گرداگرد اطراف سياه چادرها استفاده مي کنند. گاهي نيز از چيغ در چادرهاي بسيار بزرگ براي جدا سازي بخشهاي داخلي چادر از يکديگر، و در زندگی شهری به عنوان پرده، پاراوان، پوشش دیوار و ... استفاده میشود. نام دیگر آلاچوق در بعضی از لهجه های ترکی کپه Kepe است.

کلمه آلا به نوبه خود در بسیاری از اصطلاحات فرشبافی ترکی مانند آلامینجیق Alamıncıq، آلاچووال Alaçuval و ... که در این نوشته نیز بدانها اشاره شده حضور دارد. یکی دیگر از مشتقات این کلمه، آلاجا Alaca (آلا Ala+ پسوند قیدساز –جا ca-) به معنی هرچیز مرکب از چند رنگ، بافته ای از رشته های با رنگهای گوناگون است. (پسوند –جا در ساخت اسامی ای مانند قاراجا Qaraca و آغجا Ağca و همچنین به طور گسترده ای در ساخت نامهای جغرافیائی مانند یئنگیجه Yengicə، قالینجا Qalınca، قانلیجا Qanlıca ،... بکار می رود). در پارچه بافی ترکی، آلاجا Alaca پارچه پنبه ای منقش و یا کتانی است که به فارسی قلمکار نامیده میشود. این کلمه در زبانهای ملل ساکن در ایران به اشکال گوناگون از جمله آلجا تلفظ می شود (آلجا قبا، نام پوشاکی زنانه، بدون یقه و جلو باز در میان ملت گیلک است، یقه Yaxa و جلو Cilov نیز کلماتی ترکی اند). همچنین در گذشته الیجه نام نوعی لباس دورنگ ویا رنگارنگ زنان روستائی ترک بود (احتمال دارد این نام، تحریف و تخفیف نام ترکی پوششی به اسم کلیجه باشد). در آزربایجان آلاچا Alaça (آلا Ala+ پسوند تصغیری –چا ça-) به نوعی پالاس، در قزاقستان آلاشا Alaşa به کیلیم و تئرمه آلاشا Terme Alaşa به نوعی از زیلی گفته میشود.

Çadır چادیر

در زبان فارسی دو کلمه با شکل یکسان چادر، با دو معنی گوناگون و دو ریشه شناسی مختلف، یکی با منشاء ایرانی–فارسی و به معنی پوشش زنان فارس و زرتشتی و دیگری با منشاء آلتائی–ترکی به معنی خانه پارچه ای کوچ نشینان ترک وجود دارد. بسیاری از مولفین فارس این دو کلمه متفاوت را که به فارسی هر دو به شکل یکسان "چادر" و در ترکی به دو شکل متفاوت چادیر Çadır و چادرا Çadra تلفظ و ثبت می شوند در هم آمیخته و در ریشه شناسی شان مرتکب اشتباه می شوند. کلمه چادر به معنی خرگاه و خانه پارچه ای طوائف کوچنده و کوچ نشینان ترک کلمه ای ترکی–آلتائی و از ریشه مصدر چاتماق Çatmaq به معنی محکم بستن است. (خرگه Xərgə– خرگاه، به سیاق یورتگه Yurtgə، چرگه Çərgə و جرگه Cərgə نیز کلمه ای ترکی است. کلمه خر Xər همان کلمه مونقولی گر Ger به معنی خانه، چادر و یورت ترکی است. فرم اولیه خرگه در ترکی باستان به شکل کره گو Kerekü-Kərəgü می باشد). کلمه چادر که در دیوان لغات الترک به شکل چاتیر Çatır ثبت گردیده، در ترکی باستان و قدیم دارای فرمهای چادار Çadar، چاشیر Çaşır، چاچیر Çaçır ، چاتیر Çatır و... بوده و به شکل Sátor در زبان مجاري (از ریشه Csat)، دیگر زبانهاي اورال آلتائیک و به شکل Sahdur در زبان سومري وجود دارد. کلمه ترکی چادر علاوه بر زبان فارسی در فرم چاچیره Çaçire وارد زبان مونقولی و در فرم شاپییور Şapiyor وارد زبان روسی نیز شده است. این کلمه در ترکی معاصر به شکل چادیر Çadır تلفظ میشود. وامواژه ترکی چتر در زبان فارسي که در ترکی معاصر به شکل "Çətir" تلفظ می گردد، اصطلاح نظامی چاتما Çatma (چاتمه در فارسی)، چاتما Çatma به معنی آلونک (لهجه دره گز زبان ترکی)، چاتی Çatı و چاتاق Çataq هر دو به معنی طناب برای بستن بار و بنه و سقف بنا؛ چاتیم Çatım، چاتیم بیلیمی Çatımbilimi و چاتیمچی Çatımçı به تریتب به معنی معماری، علم معماری و معمار نیز از همین ریشه ترکی چاتماق Çatmaq مشتق شده اند.

از طرف دیگر چادر به معنی نوعی پوشش و حجاب زنان فارس و پارسی، منشاء فارسي – ایراني - زردشتي داشته از ریشه چادرک است. این وامواژه فارسی در زبان ترکی به شکل چادیرا Çadıra تلفظ میشود. معادل این کلمه فارسی در زبان ترکی بورونجه ک Bürüncək (در بعضی لهجه ها بورونجوک Bürüncük، بورومجه ک Bürümcek) از مصدر بورونمک Bürünmek به معنی در لفافه پیچیده شدن است. (در منابع ترکی و آزربایجانی قدیم فرق عمده ای بین سرپوش و کلاه زنان و مردان دیده نمی شود، با اینهمه در زبان ترکی معاصر برای نامیدن سرپوشهای سنتی زنان روستائی و ایلی و شهری که در مناسبتهای گوناگون پوشیده می شوند، کلمات گوناگونی بکار میروند. علاوه بر این نامها، آنچه که امروز به عنوان روسری اسلام سیاسی و غیرسنتی شناخته شده است بورگو Bürgü نامیده می شود که از همین مصدر بورمک Bürmək است). به همه حال اطلاعات موجود و بررسیهای تاریخی نشان می دهند که هم کلمه چادر به معنی پوشش زنان و هم این نوع

خودپوشی و پنهان گشتن و یا شدن زنان، بیگانه با زبان و فرهنگ ترکي و حتی اسلام بوده و صرفا در اثر مراودت با ایرانیان، پارسیان و زرتشتیان وارد زبان و فرهنگ ترکي و آزربایجانی شده اند.

داغار Dağar

داغار، تاغار و یا تاقار کلمه ای ترکی به معنی چووال، جامه دان، توبره و کیسه ای چرمی که با طنابی بر کتف اندازند است. داغار به این معنی غیر از داغار به معنی ظرف سفالی و یا گلی برای گذاشتن شیر و ماست، قوطی، ظرف و .... (به فارسی تغار) است. گرچه هر دوی این کلمات منشا ترکی دارند و وارد زبان فارسی شده اند. فرمهای گوناگون کلمه داغار به معنی توبره و چوال در زبان و لهجه های ترکی چنین است: تاغار Tağar (ترکی باستان)، داخار Daxar (آزربایجان)، داغار Dağar (ترکیه، تاتاری)، داغارا Dağara (قزاقی)، تاقار Taqar (ازبکی، اویغوری)، تار Târ (آلتائی جنوبی، تووینی، خاکاسی)، داارژیک Daarjık (چوواشی). این کلمه به شکل تاغار Tağar در مونقولی کلاسیک و داقاری Daqari در مونقولی موجود بوده و به شکل تار Tár و به معنی انبار و محل ذخیره به زبانهای اسلاوی و مجاری وارد شده است. در زبان سومری نیز کلمه ای به شکل دار Dár و به معنی بستن و کیسه موجود است. همچنین در زبان مجاری کلمه ای احتمالا همریشه با تاغار ترکی و به شکل تاکار Takar به معنی پوشش، پرده، در چیزی پوشانیدن، در ظرفی قرار دادن و ... وجود دارد. عده ای ریشه کلمه تاغار را از مصدر تیخماق Tıxmaq به معنی انباشتن، تپاندن و چپاندن و یا تاخماق Taxmaq به معنی با ریسمان به بستن و ... دانسته اند. در زبان ترکی کلمه تاغار همچنین به معنی واحد وزن (معادل ده کیلوگرم) بکار رفته است. به این معنی احتمالا همریشه با مصدر تارتماق Tartmaq ترکی به معنی وزن کردن، موازنه کردن و تارتی Tartı به معنی ترازو می باشد. فرم تصغیری این کلمه، داغارجیق Dağarcıq (در زبان مونقولی تاقارجوق Taqarcuq) به معنی کیسه، کیسه چرمی، توربه، جیب و ... نیز در زبان ترکی مستعمل است.

قونداق Qundaq

قونداق کلمه ای ترکی و به معنی قنداق کردن نوزاد، پارچه هائی که به این منظور بکار برده می شوند و نیز بخشهای چوبی آن است (کلمه دیگر ترکی معادل پارچه های قونداق، بله ک Bələk است). این کلمه به عنوان اصطلاحی نظامی در ترکیب توفه نگ قونداغی Tüfəng Qundağı (قنداق تفنگ) به معنی قسمت چوبین تفنگ نیز بکار میرود. (در این ترکیب فارسی علاوه بر قنداق، کلمه تفنگ Tüfəng نیز ترکی است، فرم قدیم و اولیه آن تووه ک Tüwək می باشد). فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی عبارت است از: قونداق Qondaq (ترکی میانه، اویغوری)، کونداق Kundak (ترکی ترکیه)، قونداق Qundaq (ترکی آزربایجانی، گاگاووز، ترکمنی، قیرقیز، قازاق، نوقای، کومیق، قاراقالپاق، ازبکی)، قونتیق Qontıq (تاتاری)، قینداق Qındaq (آلتائی، تئلئوت). فرمهای کلمه قونداق در دیگر زبانهای آلتائی مونقولی و ژاپنی به معانی تاکردن و

پیچیدن و ... بدین شرح است: قونی-Quni (مونقولی نوشتاری)، خونی-Xuni (خالخا، بوریات)، خونا Xuna (مونقور)، کونر-Kuner (توکیو، کیوتو، کاگوشیما).

عده ای درصدد اثبات ریشه ای یونانی برای کلمه قنداق ترکی بر آمده اند که نادرست است. کلمه قونداق مرکب از مصدر قونماق Qunmaq به معنی پیچیدن در پارچه (و یا قونماق Qonmaq به معنی گذاشته شدن در) به علاوه پسوند داق daq–تاخ tax و یا مستقیما از بن مصدری قوندا– Qunda به علاوه پسوند تصغیر –ک k- است. (همچنین در ترکی باستان کلمه ای به شکل قون Qon و یا قوم Qom و به معنی زین، زین شتر وجود دارد). پسوند قدیمی –داق daq- اصلا از تحول مصدر تاخماق Taxmaq به معنی تعبیه کردن، وصل کردن، افزودن، اضافه کردن و پوشیدن چیزی اضافی و جدید... در ترکی عمومی حاصل شده است. در زبان مونقولی کلاسیک مصدری به شکل تگله Tegle و به معنی بستن و پیوند دادن و در زبانهای سومری و مجاری دو کلمه به ترتیب به اشکال به تاق Taq و Tag هر دو به معنی زینت دادن، آراستن، بافتن و ... وجود دارد. نمونه هائی از کاربرد این پسوند کلمات بوغتاق Boğtaq، یاریانداق Yarındaq (یارین Yarın+–داق daq-)، سیرداق Sırdaq، قالتاق Qaltaq و باغیلتاق Bağıltaq است. بوغتاق Boğtaq (بوغ Boğ+–تاق taq-) سرپوشی مخروطی شکل مخصوص زنان متاهل بود که با سنگهای قیمتی و پر طاووس زینت داده می شد. یارین Yarın و یا یاغرین Yağrın به معنی پشت و گرده، قسمت چربدار بین دو کتف اسب؛ و یاریانداق Yarındaq به معنی کمر و تسمه ترک، چرم خام، انبانی که از پوست بز ماده باشد، روده و دوال است. این کلمه به شکل یرنداق وارد زبان فارسی نیز شده است (بی یرنداق گرد گردن تو × نه بگردی و نه فرو گذری/ رودکی). کلمه سیریدق Sirideg و یا سیرداق Sırdaq در زبان مونقولی به معنی پوشش لحاف مانند زین واموواژه ای ترکی بوده و با استفاده از پسوند آرخائیک –داق daq- و بن مصدری سیری. Sırı (نگاه کنید به مبحث زیلی) ساخته شده است. قالتاق Qaltaq به معنی زین و قسمت چوبین زین، آنچه بر روی آن بنشینند؛ و باغیلتاق Bağıltaq، باغیرداق Bağırdaq، باغیرتلاق Bağırtlaq هر سه به معنی میان بند کودکان در گهواره و یا بند گهواره است.

Təsmə تسمه

تسمه کلمه ای ترکی به معنی بند و قلاده ای که بر گردن بعضی حیوانات بندند، کمربند، قسمت پوستین کفش و یا دمپائی که پا را در بر میگیرد، دوال چرم، چرم خام و ... است. فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین است: تسمه Təsmə (آزربایجانی)، تاسما Tasma (ترکیه، ترکمنی، تاتاری قازان، قیرقیزی، تومنی، تارانچی)، تاسپا Taspa (نوقای، قاراقالپاق، قزاقی). به عقیده برخی صاحبنظران ریشه این کلمه از زبان مونقولی است. این کلمه ترکی به زبانهای اورالی، فارسی و دیگر زبانهای همسایه از جمله یونانی و عربی (به شکل طسمه) داخل شده است.

تایچا Tayça

کلمه ای ترکی به معنی کیسۀ گلیم باف، مرکب از تای Tay+–چا ça-. مانند خالچا Xalça (قالیچه)، بوخچا Boxça (بغچه)، پارچا Parça (پارچه)،... چا ça- از پسوندهای تصغیر ترکی است. تای Tay ویا تایا Taya در زبان ترکی به معنی کیسه و گونی، واحد شمارش کیسه ها است. معانی دیگر کلمه تای ۱– لنگه، معادل، برابر، نظیر و جفت، باری که بر یک طرف حیوان بارکش بار شده است میباشد. ۲– طرف و سو. در معنی نخست که معرب آن طاق است احتمالا محرف کلمه تنگ Təng–تانق Tanq و یا تک Tək ترکی می باشد. تنگ در ترکی قدیم به معنی عدل و یکی از دو جوال که بر پشت حیوان بندند است. دوال و طناب که جوال دو طرف حیوان را به هم بسته و کشیده می شود نیز از همین رو تنگ نامیده شده است. از همین ریشه است کلمات تنگه Təngə (نوعی واحد پول)، تانقاق Tanqaq (معادل و عوض در معاملات کالای، به صورت تنخواه وارد زبان فارسی شده است)، دنگ Dəng (معادل)، دنگه Dəngə (تعادل)، ... این کلمه ترکی به هر سه فرم تا، تک و طاق به زبان فارسی وارد شده است. (در عبارات همتا، چند تا، تک و تنها، طاق بازی) کلمه دیگری در زبان ترکی به شکل تک Tək (در ترکی شرقی و قدیم تیک Tik، دیک Dik، ..) و به معنی زیرین و پائین ترین نکته و قسمت هر چیز وجود دارد. این کلمه ترکی نیز به شکل "ته"، (در عبارت "ته چاه") به زبان فارسی داخل شده است.

بوداق Budaq

در قالیبافی الگوی ترکی بسیار رایجی بنام بوتاق وجود دارد که در زبان فارسی به شکل بوته (Boteh) و یا بته (Botteh) تلفظ می شود. کلمه بوتاق منشا ترکی دارد و در این زبان امروزه به معنی برگ ویا خوشه ی برگها، نهال کوچک درخت و ریاحین تازه کاشته شده است. هر چند قومیتگرایان فارس سعی در ریشه یابی فارسی برای این کلمه و ارتباط دادن این الگوی ترکی قالیبافی با آتش زردشت نموده اند، با اینهمه نه تنها خود کلمه بته، بلکه معروفترین طرحهای الگوی بته ای مانند جقه ای، لچک، افشاری، ختائی، قابقابی .... نیز همه ترکی میباشند. زبان فارسی فرم مشدد بتّه را از یکی از لهجه های زبان ترکی که این کلمه را به شکل مشدد ادا می کند اخذ کرده است. (فرم بسیاری از وامواژه های ترکی رایج در فارسی مشدد است مانند گبّه، بتّه، جقّه، چکّش، ...)

ریشه کلمه آلتائی بوتاق، بوتاماق Butamaq (بوتیماق Butimaq) به معنی بریدن شاخه ها و بوته ها، شاخه و بوته و ناخن است. فرمهای گوناگون این کلمه در زبان و لهجه های ترکی چنین است: بوتیق Butıq (ترکی باستان، قاراخانی)، بوتاق Butaq (ترکی قاراخانی، قیرقیزی، نوقای، بالکار، کومیق، آزربایجانی)، بودا Buda (ترکی میانه، ترکی ترکیه، گاگاووزی، آزربایجان، آلتائی)، بوداک Budak (ترکی ترکیه)، بوداق Budaq (آزربایجان، گاگاووزی، آلتائی)، پودا Puda (ترکمنی)، پوداق Pudaq (ترکمنی)، بوتا Buta (خلجی، آزربایجان، قیرقیزی، قزاقی، بالکار کومیق، ازبکی)، پوتاخ Putax (سالار)، بوتا Bota (تاتاری، باشقیر)، بوتاق Botaq

(تاتاری، باشقیر)، بوتاناق Butanaq (قزاقی)، بیتا Bıta (نوقای، یاکوتی)، پوتا Puta (قاراقالپاق، اویغوری)، پوتاق Putaq (قاراقالپاق، اویغوری)، پیدیرا Pıdıra (خاکاسی)، پیدا Pıda (چوواشی)، بوتوک Butuk (یاکوتی)، موتا Muta (یاکوتی)، موتوک Mutuk (یاکوتی، دولقان). کلمه بوتاق در زبان مونقولی غربی وامواژه ای ترکی است. فرمهای گوناگون این کلمه در دیگر زبانهای آلتائی چنین است: در زبانهای مونقولی، بوتا Buta (مونقولی نوشتاری، مونقولی میانه، بوریات، کالموک، اوردوس، هوزو)، بوتو Butu (مونقولی نوشتاری)، بوت But (خالخا، شاری یوغور)، پودا Puda (دونگ خیان)، بودا Buda (مونقور)؛ در زبانهای تونگوسی، فوتوآ Fotoa (نانائی)، پوتوقتو Potoqta (اوروک)؛ در زبانهای کره ای، پیدیل Pıdıl (کره ای مدرن)، پیتیر Pıtır (کره ای میانه).

مصادر بوداماق Budamaq، بودانماق Budanmaq، بوداقلاماق Budaqlamaq، بوداقلانماق Budaqlanmaq و بودارلاماق Budarlamaq، نیز بیتریک Bitrik و بوتورقاق Buturqaq (نام دو نوع گیاه) در ترکی معاصر از همین ریشه اند.

منابع:

1- GERHARD DOERFER, **Türkische Und Mongolische Elemente Im Neupersischen, Unter Besonderer Berücksichtigung Älterer Neupersischen Geschichtsquellen, Vor Allem Der Mongolen- Und Timuridenzeit. Band I**: Mongolische Elemente im Neupersischen. Wiesbaden, 1963. Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae XVII (1964), pp. 343–349.
2- GERHARD DOERFER, **Türkische Und Mongolische Elemente Im Neupersischen, Unter Besonderer Berücksichtigung Älterer Neupersischen Geschichtsquellen, Vor Allem Der Mongolen- Und Timuridenzeit. Band II**: Türkische Elemente im Neupersischen, alīf bis tā. Wiesbaden, 1965.
3- GERHARD DOERFER, **Türkische Und Mongolische Elemente Im Neupersischen, Unter Besonderer Berücksichtigung Älterer Neupersischen Geschichtsquellen, Vor Allem Der Mongolen- Und Timuridenzeit. Band III**: Türkische Elemente im Neupersischen, ğim bis kāf. Wiesbaden, 1967. Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae XXI (1968), pp. 119–130.
4- GERHARD DOERFER, **Türkische Und Mongolische Elemente Im Neupersischen I-IV**, Wiesbaden 1963-1975. Bk. III, s. 411.
5- RÄSÄNEN, MARTTI: **Versuch Eines Etymologischen Wörtebuchs Der Türksprachen**, Helsinki 1969.
6- **فرهنگ تركي نوين، تاملي در عرصه ريشه شناسي (فرهنگ ائتيمولوژي تركي نوين)**. اسماعيل هادي. 836 ص. فارسي. 2000، انتشارات احرار. تبريز.
7- **فرهنگ واژگان ترکی در زبان و ادبیات فارسی**، عادل ارشادفر، اردبیل ۱۳۷۹ (Turkish Lexicon In Persian Literature)
8- VALENTYN STETSIUK, **UNESCO, BMBF, Project Dnister** (Comparative Dictionary of Word Root Of Sixteen Turkic Languages)

9- SIR GERARD CLAUSON, **An Etymological Dictionary Of Pre-Thirteenth-Century Turkish** (Clarendon Press, Oxford, 1972)
10- ANDREAS TIETZE: **Tarihi Ve Etimolojik Türkiye Türkçesi Lugati Cilt 1 (A-E)** Simurg yay. Türkçe 756 s. -- 1. Hamur -- Ciltli -- 24 x 30 cm İstanbul, 2002 ISBN: 9757172677
11- KAŞGARLI MAHMUD: Çev. Besim Atalay, (1991). **Divan-i Lugat-i it-Turk Dizini**, TDK, Ankara.
12- ATALAY, BESİM, **Divanü-Lugat-it Türk Tercümesi**, 4 Cilt .-Ankara: TDK yayınları. (1998)
13- **Divanü-Lugat-it Türk Dizini** (1972), Ankara: TDK yayınları.
14- GABAIN, A. VON (1988), **Eski Türkçenin Grameri** / çev. Mehmet Akalın.-Ankara: TDK yayınları.
15- GABAIN, A. M. Von: **Eski Türkçenin Grameri** (çev. M. Akalın), Ankara, 1995.
16- HASAN EREN: **Türk Dilinin Etimolojik Sözlüğü** Yayın Yılı: 1999; 512 sayfa; 1. Hamur; 17,5x24,5 cm; Ciltli; ISBN: 9759457709; Dili: Türkçe
17- KÖPRÜLÜ, M. F., **Yeni Farisîde Türk Unsurları**, Türkiyat Mecmuası VII-VIII, İstanbul 1942.
18- H. H. ZƏRRİNƏZADƏ: **Fars Dilində Azərbaycan Sözləri (Səfəvilər Dövrü)**. Azərbaycan SSR Elmlər Akademiyası Nəşriyyatı, Bakı, 1962.
19- ŞEREFETTİN YALTKAYA, **Mevlana'da Türkce Kelimeler Ve Şiirler**, Türkiyat Mecmuası, 1934, cilt IV, s 111-167
20- ASLANOV: **Nizami Xəmsəsi'ndə Türkismlər**, Bakı
21- TOURKHAN GANDJEI, "**Turkish In Pre-Mongol Persian Poetry**." BSOAS, University of London, Vol. 49, No. 1, 1986
22- MİNA TƏKƏLİ: **Rus Dilində Türk Sözləri**. Elmlər Nəşriyyatı, Bakı, 2001
23- **A Magyar Nyelv Történeti Etimológiai Szótára** ("Dictionary Of The Hungarian Language's Historical Etymology")
24- ARMIN VAMBERY: **A Török-Tatár Nyelvek Etymologiai Szótára** (Pest, 1877)
25- ARMIN VAMBERI: **Etymologisches Worterbuch Der Turko-Tatarischen Sprachen**, Leipzig. 1878
26- BAYÇOROV, S. Ya., **Drevnetürkskie Runiçeskie Pamyatniki Evropı**.-Stavropol. (1989)
27- CAFEROĞLU, AHMET, **Eski Uygur Türkçesi Sözlüğü**.-İstanbul: TDK Yayınları. (1968)
28- ERGİN, MUHARREM, **Orhun Abideleri**.-İstanbul: Boğaziçi Yayınları. (1995)
29- FEHER, GEZA, **Bulgar Türkleri Tarihi**. Ankara, Türk Tarih Kurumu Yayınları. (1984)
30- GOMBOCZ, ZOLTAN (1912), **Die Bulgarisch-Türkisch Lehnwörter In Der Ungarischen**. MSO, Fu.
31- BEDROS KERESTECIYAN: **Materiaux Pour Une Dictionnaire Etymologique De La langue Turque**. London, 1912
32- ŞÇERBAK, A.M., **Türk Lehçelerinin Karşılaştırmalı Ses Bilgisi** / çev. Enver Mahmut.-Ankara: TDK yayınları. (1998)
33- ZEYNALOV, FERHAT **Türk Lehçelerinin Karşılaştırmalı Dilbilgisi** (Türkiye Türkçesi: Yusuf Gedikli) Cem Yayınevi : Istanbul (1993)

34- AHMET CEVAT EMRE, **Türk Lehçelerinin Mukayeseli Grameri**, birinci kitap: Fonetik, T.D.K. Yayınlan D. 28, İstanbul 1949.
35- J. Deny, **Etymologies Turques** (J. A., ocak-aralık), Paris, 1912.
36- EGOROV, V. G. : **Etimologiçeskiy Slovar' Çuvaşkogo Yazıka**, Çeboksarı 1964.
37- E. V. SEVORTYAN: **Etimologiceskiy Slovar' Tyurkskih Yazikov**, Obscetyurkskiye I Mejtyurkskiye Osnovi Na Glasniye, Akademiya Nauk SSSR, Institut Yazikoznaniya, Izdatel'stvo 'Nauka', Moskya 1974 (I. Sesliler, II. V, g, d, III. B, IV. C, j, y, V. k, q)
38- **Etimologiceskiy Slovar' Tyurkskih Yazikov**, Obşçetjurkskie I Meztjurkskie Osnovy Na Bukvu “k”, “k,”. 1997
39- N. K. DIMITRIEV, **Turetskie Elementi V Russkom Argo**, Stroy Tyrkskih Yazikov, 1962. s.483-502
40- PETER D. CHONG, **Ural-Altaic Etymological Word Dictionary** (1998)
41- 2000. **First Layer Turkic Loan-words In Hungarian**. 4. Uluslar Arası Türk Dili Kurultayı. 25-30 Eylül. Alaçatı, Çeşme.
42- G. J. RAMSTEDT, **Einführung In Die Altaische Sprachwissenschaft**, I, Lautlehre, Helsinki, 1957
43- **Les Elementes Turcs Dans La Langue Mandchoue**, Ros XIV. 1938. s. 91 vd.
44- NADELAYEV, V.M. (1969), **Drevne Türkskiy Slovar**.-Leningrad: Izdatelstvo Nauka.
45- TAVKUL, UFUK, **Karaçay-Malkar Türkçesi Sözlüğü**.-Ankara: Türk Dil Kurumu. (2000)
46- İ. Z. EYÜBOĞLU, **Türk Dilinin Etimolojik Sözlüğü**, Sosyal Yay, Istanbul, 1988
47- AALTO, PENTTI: **"Iranian Contacts Of The Turks In Pre-Islamic Times"**, BOH XVII, 1971, 29-37.
48- KYUBRA M. ALIEVA: **The Artistic Language On The Art Of Azerbaijan (Preislamic And Islamic Periods)**, Azerbaijan National Academy Of Science
49- **لغات تركي، مغولي و چيني در تاريخ بيهقي**. قيام الدين راعي. يادنامه ابولفضل بيهقي. مشهد، 1349
50- **فرهنگ اصطلاحات ديواني دوران مغول**. شميس، شريک امين. فرهنگستان ادب و هنر ايران. 1357. تهران. در290 صفحه
51- **سنگلاخ**، م. استرآبادي. 1995، انتشارات مركز. تهران
52- **فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ** ـ ویرایش روشن خیاوی، نشر مرکز (تهران)، چاپ دوم، 1384
53- محمد حسین بن خلف تبریزی، **برهان قاطع**، تهران، انتشارات امیرکبیر،1362
54- داشقین، **فرهنگ لغات ترکی به فارسی**
55- غفاری، رضا، **فرهنگ نامهای ترک**
56- **یکهزار واژه اصیل ترکی در پارسی**– محمد صادق نائبی
57- بهزادی، بهزاد، **فرهنگ تک جلدی آذربایجانی–فارسی**
58- **ترجمه فارسی دیوان لغات الترک** ـ مترجم : دکتر حسین محمدزاده صدیق، نشر اختر (تبریز) چاپ اول 1384
59- دبیرسیاقی، **دیوان لغات التُرک محمود کاشغری**
60- اسماعیل هادی، **حاشیه بر زبانشناسی**، تجدید نظر سوم (طبع اینترنتی)
61- TEKİN, TALAT, **Orhon Yazıtları**.-Ankara: TDK yayınları. (1988)

62- THOMSEN, VILHELM, **Orhon Ve Yenisey Yazıtlarının Çözümü. İlk Bildiri. Çözülmüş Orhon Yazıtları** / çev. Vedat Köken.-Ankara: TDK yayınları. (1993)
63- GÜNAY KARAAĞAÇ, **Türkçenin Dünya Dillerine Etkisi**
64- SEVAN NİŞANYAN: **Sözlerin Soyağacı -Çağdaş Türkçenin Etimolojik Sözlüğü**. ADAM yayınları, 12/2002, ISBN: 9754187436, 542 sayfa, Ciltli, Dil: Türkçe, Türü: Türkçe
65- AVCIOĞLU, DOĞAN, **Türklerin Tarihi**.-İstanbul: Tekin Yayınevi. (1982)
66- GROUSSET, RENE, **Bozkır İmparatorluğu**.-İstanbul: Ötüken Neşriyat. (1980)
67- DİLBERİPUR, A: **Türkçe-Farsça Ortak Kelimeler Sözlüğü**, Ankara, 1995
68- MİNE ESİNER ÖZEN, **Türkçe'de Kumaş Adları**
69- PAKALIN M. ZEKİ, **Tarih Deyimleri Ve Terimleri Sözlüğü**, Milli Eğitim Bakanlığı , Ankara, 1990
70- REŞAT EKREM KOÇU, **Türk Giyim, Kuşam Ve Süslenme Sözlüğü**, 1969
71- NUREDDİN SEVİN, **Onüç Asırlık Türk Kıyâfet Târihine Bir Bakış**, Kültür Bakanlığı Yayını, Ankara, 1990
72- HUGJILTU: **Comparison Of Turkish And Mongolian**, Inner Mongolia University, 1995
73- CLARK, L. V.: **Mongol Elements In Old Turkic**, JSFOu 75, 1977, p. 110-168
74- CLARK, L. V.: **The Turkish Elements In The 14th Century Mongolian**. CAJ No. 5, 1959
75- GÜLENSOY, TUNCER: **Eski Ve Orta Türkçe'de Moğolca Kelimeler Üzerine Notlar**. Türkoloji Dergisi, 6.c., sayI 1, Ankara, 1974, p. 235-259
76- GÜLENSOY, TUNCER: **Moğolların Gizli Tarihindeki Türkce Kelimeler Üzerine Bir Deneme**. Türkoloji Dergisi, 5.c., sayı 1, Ankara, 1973, p. 93-135
77- POPPE, NICHOLAS: **On Some Vowel Correspondences In Mongolian Loanwords In Turkic**. CAJ, No. 13, p. 207
78- POPPE, NICHOLAS: **The Turkic Loan-Words In Middle Mongolian**. CAJ, No. 1, 1955, p. 36
79- TUNA, OSMAN NEDİM: **Osmanlıcada Mongolca Ödünc Kelimeler**. Tükiyat Mecmuası, XVII, 209-250, Istanbul 1972
80- **Karşılastırmalı Türk Lehceleri Sözlüğü**-(Kaynak Eserler Serisinden/54), İki Cilt, ISBN 975-17-0960-1, ISBN 975-17-0961-X. Ankara-1991
81- اسماعیل هادی. **مین ایلدن بری تورک سؤزلری.** وارلیق درگیسی باهار، یای، پاییز ۱۳۷۵ ، تریبون درگیسی سایی ۶، ۲۰۰۱
82- **Divan-ü Lugat-it Türk** ترجمه به ترکی ترکیه ای از: سَچگین اردی ، سراب توبا یورد اَسَر، ناشر: قابالجی یایین ائوی (استانبول)، چاپ اول 2005 میلادی